

سوراخ کژدم^۱

"تحلیل تاریخی سعدی از رابطه سیاست و اقتصاد در ایران"

شرحی بر گلستان^۲

علی رضاقلی (والا) *

چکیده:

سؤال بسیار مهمی که در این مقاله تلاش شده پاسخی درخور برای آن ارائه گردد، این است که آیا می‌توان از دل میراث فرهنگی و ادبیات غنی کشورمان راهی برای فهم ریشه‌های تاریخی عقب‌ماندگی و سازوکارهای غلبه بر آن پیدا کرد؟

پاسخ مثبت به این سؤال با تکیه بر الگوی نظری نهادگرایی و مفاهیم اساسی آن ارائه شده است. این مقاله، با رویکردی تاریخی - تحلیلی چگونگی ریشه‌دار شدن وابستگی به مسیر طی شده و تصلب ساختار نهادی کشورمان را با استفاده از تحلیل‌های عمیق اقتصادی - اجتماعی موجود در باب اول کتاب ارجمند گلستان سعدی مورد بررسی قرار داده است.

سعدی در اینجا تأثیر سیاست بر اقتصاد و الگوی تعامل آنها را به نحو شایسته‌ای به بحث گذاشته و نشان می‌دهد که استبداد و سازه‌های ذهنی اجتماعی آن چگونه راه را برای نیل جامعه به شرایط آستانه‌ای برای عبور از توسعه‌نیافتگی مسدود می‌سازد و نظام‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متناسب خود را نیز به وجود می‌آورد و نتیجه‌گیری می‌کند که بدون کارآمدسازی بازار سیاست، امکان باز کردن گره‌های تاریخی وابستگی به مسیر طی شده، تمهید شرایط آستانه‌ای و نیل به توسعه وجود نخواهد داشت.

مقدمه: بنیان نظری بحث

از دیدگاه تحلیل تاریخی، دو سؤال اساسی درباره توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورمان می‌توان مطرح کرد. اول اینکه با وجود تفاوت جدی در سطح توسعه در ایران نسبت به کشورهای توسعه‌یافته، چه عواملی این سطح تفاوت را تبیین می‌کنند؟ عوامل تعیین‌کننده این تفاوت چه هستند و از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ دوم اینکه، چگونه تداوم عملکرد ضعیف نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تفسیر یا تبیین کنیم؟ با توجه به این نکته که با بسط مداوم مبادلات بین‌المللی، هزینه کسب اطلاعات روز به روز کمتر می‌شود و

^۱ سوراخ کژدم نامی است که سعدی برای دستگاه حکومتی انتخاب کرده است.

^۲ گلستان سعدی (۱۳۴۹) به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی

* دکترای جامعه‌شناسی و رئیس اسبق پژوهشکده پست کشور

اطلاعات ارزان‌تری نسبت به عملکرد نهادهای کارآمد پیدا می‌کنیم و تصور می‌رود که در این فضای جدید، عملکردهای ضعیف و نهادهای ضعیف می‌بایستی عرصه را برای نهادهای قوی‌تر باز کنند.

قبل از اینکه به شرح آراء سیاسی - اقتصادی سعدی پرداخته شود، اگر بتوان نشان داد که عملکرد، امروز در گرو نهادهای تاریخی هستند یعنی اگر بتوان یک پیوستگی تاریخی و مقید شدن در تاریخ را (آن هم مشروط نه جبری) نشان داد، آنگاه می‌توان گفت نه تنها آثار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مندرج در اشعار سعدی و فردوسی و ... صرفاً جزء متون گذشته به معنی تاریخی متعارف نیست، بلکه می‌توان نشان داد که هر یک از آنها، حکم ذخایر مهم دانایی را یافته و تجربیات زیاد و آموزش‌های فراوانی را القاء می‌کند که از طریق آشنایی با آنها تا حد زیادی به موانع توسعه و راه‌های برون‌رفت از آنها به نحو هر چه عمیق‌تر می‌توان پی برد و این آثار از حالت تاریخی و تفننی و ادبی و سرگرم‌کننده خارج می‌شوند و جزء مجموعه آثاری می‌شوند که اشراف بر آنها به نوعی اشراف به نهادهای ساختارمند تاریخ است نهادهایی که در رفتار امروز جامعه مؤثر واقع می‌شوند. همانطور که تولد در یک خانواده؛ در یک محل خاص با امکانات خاص موجب می‌شود فرد، سازه‌های ذهنی خاص، زبان خاص، ایدئولوژی خاص، هنجارهای اجتماعی خاص را فرا بگیرد که این همان بخش از روان‌شناسی اجتماعی یا سهم نهادهای اجتماعی به معنی اعم است که روان‌شناسی فردی او را مقید می‌کند و این نهادها و شیوه ساختارمندی آنها هم، قائم به جمع و دارای هویت جمعی و تاریخی هستند، جوامع، وابسته به تاریخ خود هستند، همین امر موجب می‌شود که آثار تاریخی که آگاهی‌هایی راجع به ساختارهای گذشته می‌دهند، جزء منابع مهم برای شناخت گذشته درآیند و در عین حال که توضیحی درباره گذشته می‌دهند، اطلاعاتی درخصوص قیدوبندهایی بدهند که امروز دست و پای ما را بسته‌اند.

دورکهایم (۱۳۴۸) وقتی می‌گفت مردگان سهم بیشتری در حکومت جامعه دارند، منظورش همین بود که قیود تاریخی اجازه نمی‌دهند که هر جامعه‌ای هر کاری می‌خواهد، بتواند بکند. با این توضیح که اگر جوامع از طریق نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به گذشته پیوند داشته باشند، آثار تاریخی همچون گلستان و شاهنامه علاوه بر جایگاهی که در ادب فارسی دارند و داشتند، جایگاه مهم‌تر جدیدی نیز خواهند داشت که مهم‌تر از جایگاه سنتی آنهاست.

نهادهای وابستگی به مسیر طی شده

در مقدمه مقاله، دو پرسش درباره جوامع طرح شد، پاسخ به این صورت است که تمامی جوامع بشری از ابتدای ظهورشان بر روی کره خاک یک مسئله داشته‌اند و این مسئله اصلی و بنیادی میان همه جوامع مشترک بوده و آن مسئله «بقاء» آدمی بر روی کره ارض است، مسئله زنده ماندن، بشر به دنبال سر زنده ماندن و پیدا کردن راه‌حل این مسئله زنده‌مان حرکت کرده است. با توجه به منابعی که در اختیار داشته و شرایط متفاوت اقلیمی، راه‌حل‌های گوناگون و قابلیت‌های گوناگون پیدا کرده است. مردمانی که در استان‌های کم‌آب زندگی می‌کنند برای رفع مشکل کم آبی دست به احداث قنات زده‌اند و تبحر در حفر قنات پیدا کرده‌اند و نهادهای

متناسب برای کار کردن و تعاون پیدا کرده‌اند که در مجموع یک نوع خبرگی خاص و یک نوع نهادهای خاص به آنها داده است که این نهادها و چیرگی و دانش فنی آن در استان‌های پر آب وجود ندارد و نوع مدیریت معیشت و ابزارهای آنها متفاوت با مردمان یزد می‌شود و در جاهایی هم که این مقدار منابع نبوده است، نوع زندگی دیگری با نهادهای دیگری تأسیس شده است مثل زندگی در ایل و نوع نهادهای حاکم بر ایل، خانواده هم در ایل وجود دارد و هم در کویر، ولی نوع منابع و ساختارمندی آنها را متفاوت می‌کند.

خانواده در یک ایل باید دائم آماده حرکت در شرایط سخت و آسان باشد باید با تمام لوازم زندگی از کوه‌ها و دره‌ها، پرتگاه‌ها، رودخانه‌ها، سیلاب‌ها بگذرد و همین تربیت خاصی را به او القاء می‌کند. در نتیجه این تفاوت در منابع و در دانش فنی و در قابلیت‌های گوناگون، ما مواجه با جوامعی هستیم که پیوسته عملکرد ضعیف داشته‌اند، یا با نهادهایی مواجه بودیم که آنها نیز عملکرد ضعیف داشته‌اند.

هم در جامعه‌شناسی و هم در اقتصاد نظریه تکاملی پذیرفته شده است، بحث بر سر این است که بشر با ویژگی‌هایی که دارد و در جهت نیل به وضعیت بهتر با دیگران رقابت می‌کند (و درجه رقابت با توجه به نوع جوامع فرق می‌کند) چرا در این رقابت‌ها، نهادهای ناکارآمد را حذف نمی‌کند و نهادهای کارآمدتر را انتخاب نمی‌کند و باز با توجه به این نکته که به مرور زمان با کاهش هزینه اطلاعات و ارتباطات و بسط دانش و بسط مبادله و اطلاع از چند و چون کارکرد نهادها و سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، چرا بسیاری از جوامع موفق نمی‌شوند نهادهای ناکارآمد را حذف کنند. مثلاً، ایرانی‌ها زمانی از نوع حکومت‌های دیگری مطلع شدند و به این نکته پی بردند البته با هزینه‌ای کم، که در کشورهای دیگر «قانون» (که عبارت است از یک نهاد رسمی) و مجلس (سازمان رسمی) و انتخابات (نهاد رسمی) و ... وجود دارد و بر اثر رفت و آمد به اروپا و آشنا شدن و کسب دانش با هزینه‌ای کم آن نهادها را مناسب‌تر از نهاد نظام‌های شاهنشاهی و استبداد و ناامنی ناشی از آن تشخیص دادند و اقدام به الگوبرداری از آن کردند، اما تلاش برای تقلید از آن نهادهای جدید، دستاوردهای انتظاری را به همراه نداشت، یعنی بحث نظری آن اینگونه می‌شود که با کم شدن هزینه‌های کسب اطلاعات، باید شاهد آن می‌بودیم که نهادهای ضعیف و ناکارآمد (یعنی نهادهایی که مجموعه شرایطی را بوجود می‌آورند که منجر به رشد اقتصادی نمی‌شود) و سازمان‌هایی با عملکرد ضعیف و ناکارآمد می‌روند و به جای آن نهادهای قوی و کارآمد می‌آیند. البته در عمل و در بلندمدت این اتفاق رخ نداده است مثلاً کشوری مثل ایران تا قبل از مشروطه هیچ توفیقی به حذف نهادهای ناکارآمد نداشته است. نخستین پرسش این است که چرا چنین توفیقی پیدا نکرده و سؤال دوم هم به این برمی‌گردد که چرا زمانی هم که بر اثر اطلاع این نهادهای ضعیف سیاسی را تعویض کرد، دوباره گرفتار همان ضعف عملکرد شد؟ پاسخ اجمالی آن، این است که در شرایط نهادی متفاوت، یک نهاد خاص متفاوت عمل می‌کند، مثلاً نهاد انتخابات در شرایط نهادی متفاوت و ساختارمند ایران اعم از نهادهای اصلی مثل خود قوانین انتخابات و نهادهای پشتیبانی‌کننده آن مثل نحوه تفکر و تشریک مساعی مردم، حضور احزاب و سازمان‌های سابقه‌دار به صورت متفاوت عمل می‌کند. در مجموع قوانین رسمی، سازمان‌های رسمی، عرف، باورها، دانش ضمنی و دانش رسمی نسبت به عملکرد این نهادها و سازه‌های ذهنی و نحوه اجرای

این قوانین و نوع رسیدگی به تخلفات و کیفر نقض‌کنندگان آن همگی در نحوه به ثمر رسیدن عملکرد نهاد انتخابات مؤثر واقع می‌شوند.

هر نهادی که مستقر می‌شود، اعم از اینکه رسمی باشد مثل قانون یا عرفی باشد مثل یک رویه‌ای در معاملات، این نهاد برای جامعه هزینه در بر دارد. ضمن اینکه ما در هر جامعه برای این که بتوانیم با تعاون و همکاری زندگی کنیم اجبار داریم که با یکدیگر مبادله کنیم و این مبادله نیز مستلزم هزینه است، هرگاه نهادی را مستقر کنیم و هزینه تأسیس آن را تحمل کنیم، بازدهی آن نهاد برای جامعه و فرد، پس از تأسیس، بازدهی صعودی خواهد بود یعنی اینکه همگان بر اثر آشنا شدن و انجام آن و یادگیری آن و بسط آن با آن نهاد آسان‌تر و روان‌تر کنار می‌آیند و توفیق بیشتری در مبادله و تعاون دارند و هزینه کمتر و به مرور هزینه آن نسبت به زمان تأسیس کمتر و نسبت به بسط آن هم کمتر و هماهنگی و انطباق آن با نهادها و سازمان‌های دیگر بیشتر می‌شود. تأسیس یک نهاد انتخابات و اجرای آن برای اول بار بسیار مشکل‌تر و پرهزینه‌تر از بار دهم آن است.

حال اگر نهادها هزینه نداشتند و پیوستگی‌های مختلف پیدا نمی‌کردند و در اثر این همبستگی‌ها ماتریس با بازده صعودی تشکیل نمی‌دادند و با سازه‌های ذهنی ما ارتباط پیدا نمی‌کردند، این امر بدان معنی بود که در هر لحظه ما با تغییر سلیقه و یا تغییرات مربوط به بازار و قیمت‌ها به راحتی می‌توانستیم هر تغییری را با کمترین هزینه یا بدون هزینه بوجود بیاوریم. به طور مثال؛ اگر «رشوه دادن برای انجام معاملات و مبادله‌ها» نهادمند شوند و به صورت‌های گوناگون در جامعه بسط پیدا کنند نه تنها هر تصمیمی را که در آینده در آن زمینه گرفته شود تحت تأثیر قرار می‌دهند، بلکه بر عملکردهای مربوط به عملیاتی که مستلزم رشوه است نیز تأثیرگذار هستند و در ضمن بر انداختن نهادی مثل کم‌کاری، رشوه، فساد اداری و چیزهایی شبیه اینها به راحتی امکان ندارد. مثال دیگر؛ اگر نهادهای سیاسی استقرارشان بدون هزینه بود و اگر نهادهای مستقر سیاسی بی‌هزینه بودند و اگر مبادله‌های سیاسی بدون هزینه بودند و به راحتی ساختارمند می‌شدند و به راحتی تغییر می‌کردند، این بدان معنا بود که ما می‌توانستیم ضمن تغییر سلیقه به راحتی از یک نظام استبدادی ناامن به یک نظام دموکراسی مطلوب حرکت کنیم، آن چیزی که نمی‌گذارد، نهادهای تاریخی هستند، آنچه که نهادها را محکم می‌کند هزینه تأسیس و ماتریس روابط بعدی و بازدهی صعودی آنها هستند. به زبان اقتصاددانان نهادگرا «اگر نهادها در چارچوب هزینه‌های معاملاتی صفر یافت می‌شدند، آن گاه تاریخ اهمیت نداشت، قیمت‌ها و سلیقه‌ها ساختار نهادی را تغییر می‌دادند تا تعدیل کارآتر انجام شود.» (نورث، ۱۳۷۷)

تمامی بحث و اهمیت بحث نهادها، مهم جلوه دادن عواملی هستند که تا به حال در نظریه‌ها کمتر بدان توجه داده می‌شد و بیشتر ساده‌سازی می‌شد و تغییرات را چه اقتصادی، چه اجتماعی و چه سیاسی، آسان یاب می‌کرد. با توجه به نهادها، چند نکته مهم پا پیش می‌گذارند. یکی اهمیت تاریخ است و دوم وابستگی به تاریخ یا مسیر طی شده، سوم سختی تغییرات و مقید شدن تغییرات به مسیر طی شده و تاریخ گذشته است.

به بیان نهادگرایان اگر فرایندی در کار باشد که مستلزم زمان باشد و این فرایند از طریق نهادها به زمان حال برسد و انتخاب‌های کنونی ما را مقید کند آن گاه تاریخ اهمیت می‌یابد. (نورث، ۱۳۷۹) به طور مثال، نهادهای

مذهبی را در نظر بگیریم مثلاً شیوه عزاداری، این عمل از گذر زمان به وضعیت کنونی رسیده و از خلال نهادهای دینی زمان‌بر عبور کرده و امروز ما را مقید می‌کند که به نوع خاصی جامعه عزاداری کند. به طور مثال، امام معصومی در مقابل جبار و ظالمی مورد ظلم قرار گرفته و باید برای آزارهایی که این امام معصوم دیده امروز گریه کنیم. این معنی تاریخ و نهاد و تأثیر آن است که امروز مقید در آن هستیم، عین این در سیاست اتفاق می‌افتد و ما را مقید می‌کند. حال اگر تاریخ اهمیت پیدا کند بدین معنی که گفته شد الگوهای همیشه و اگرای عدم توسعه و وابستگی آنها به تاریخ نه تنها مشخص بلکه عملکرد همیشه ضعیف آنها نیز مشخص می‌شود. ما وقتی که در تأسیس نهادی سرمایه می‌گذاریم چه نهادهای رسمی شده قانون اساسی یا قوانین عادی و چه نهادهای غیررسمی مثل همه باورها و اعتقادات بدانها وابسته می‌شویم، همانطور که سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و علمی نیز وابستگی بوجود می‌آورند، مثل ریل راه‌آهن که عرض آن را هر روز نمی‌توان عوض کرد و لوکوموتیوها به آنها وابسته می‌شوند و باید نه تنها عرض آنها بلکه ویژگی‌های فنی دیگر آنها را نیز رعایت کنند.

دانش‌هایی که در طول زمان یاد گرفته می‌شود و توسط آن چم و خم مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گشوده می‌شود همگی دارای بازدهی صعودی هستند. اعم از دانش کارآمد و دانش کارشکن که منجر به تخریب اعتماد و سرمایه‌های اجتماعی می‌شود و امنیت را از بین می‌برد مثل آموختن شیوه‌های مختلف دزدی، اختلاس، رشوه، کلاهبرداری و امثال آنها و همینطور دانش‌هایی که حول محور قدرت سیاسی و بازار سیاسی شکل می‌گیرد و تبدیل به انواع زد و بندهای سیاسی و نزدیک شدن به منابع ثروت عمومی و دخل و تصرف کردن در آنها است و بعضاً این دانش‌ها فوق‌العاده پیچیده و آموزش آن نیز سخت است.

کارگزاران این دانش‌ها، در حین انجام کار مثلاً تأسیس یک بانک خصوصی و نحوه برقراری و تنظیم ارتباطات سیاسی و اقتصادی، چگونگی هماهنگی‌های پشت پرده، درنهایت تأسیس بانک، ورود در بازارهای اقتصادی انحصاری، ایجاد بازارهای کاذب، استفاده از ابزارهای سیاسی برای محدودیت ایجاد کردن برای رقبا و درنهایت دست در جیب همه مردم کردن و ورود در بازار توزیع و ایجاد تورم و سود بردن از آن از هر تلاش فیلسوفانه‌ای سخت‌تر است و تمامی این دانش‌ها و ارتباطات پیرامون شبکه آن ایجاد بازدهی صعودی می‌کند و نهادها و سازمان‌ها (بانک‌ها) را به هم متصل می‌کند و این چسبندگی، خشکی و عدم انعطاف ایجاد می‌کند و درنهایت موجب می‌شود امر تعدیل و تغییر را بسیار سخت و مشکل و در بسیاری موارد ناشدنی کند، همینطور در بازار سیاست. بعد این دانش بسط داده می‌شود و به شبکه‌های دیگر متصل می‌شود و راه‌حل برای ایجاد منافع ناشی از آن برگزیده می‌شود و راه‌حل‌های رقیب حذف می‌شود، هرچند که این راه حل برای حیات اقتصادی - سیاسی و سپس اجتماعی ناکارآمد باشد. از آنجا که به عوامل قدرت و صندوق درآمدهای دولتی وابسته است و با چسب رانت به صندوق وصل است ماندگار می‌ماند تا آنجا که منافع رانت‌خواران ایجاد کند تا ائتلاف را وسیع‌تر کنند یا توسط عوامل دیگری درگیرودار حوادث جایگزین شوند. معمولاً در این مواقع در عین ناکارآمدی برای زندگی اقتصادی جمعی، کارآمدترین روش‌های رانتی و کارآمدترین راه‌حل‌ها در چنین شبکه‌ای انتخاب می‌شود و ماندگار می‌ماند. و همین باعث می‌شود تا راه‌حل‌های کارآمد دیگر (از نظر اقتصاد ملی) حذف شوند.

پس مشخص شد در مجموع طیف وسیع و متنوعی از عوامل دست در دست هم می‌دهند تا این روش‌ها و راه‌حل‌های ناکارآمد تثبیت شوند که به بعضی از آنها اشاره شد. اول، هزینه‌های اولیه ثابت برای تأسیس نهادها؛ دوم، اثرات یادگیری که موجب رواج کیفیت و کاهش هزینه می‌شود، هر چه به مرور کارگزاران بیشتر آموزش می‌بینند، هزینه کمتر و رویه کارها آسان‌تر می‌شود از تقلب در انتخابات گرفته تا رویه‌های آموزش و ترویج شعائر دینی یا کارآموزی و آموزش برای اداره بانک یا یک رویه قاچاق و شبکه آن یا حتی دزدی و ارتباط دزدان با مال‌خران و نحوه بازگرداندن اموال مسروقه به چرخه بازار، این در سرقت اتومبیل و اوراق کردن آن و فروختن مجدد قطعات آنچنان بیداد می‌کند و شنیدنی و دیدنی است تا شبکه حمل مواد مخدر و توزیع و ترویج آن.

نکته سومی که شبکه و بازده آن را تقویت می‌کند و تغییر را مشکل می‌کند اثرات تشریک مساعی است با کسان دیگری که درگیر در مجموعه یک فعالیت یا ترویج یک مرام یا مصرف‌کننده یک اعتقاد و ... هستند.

نکته چهارم، اثرات انتظارات تطبیقی هست که این اعتماد به بازار اعتماد بیشتری به دنبال دارد و عدم اعتماد، عدم اعتماد بیشتر، وقتی بی‌اعتمادی و ناامنی گسترش می‌یابد، هم متنوع می‌شود و بسط می‌یابد و هم به صورت متقابل عمل می‌کند و نهادمند می‌شود.

این چهار سازوکار موجب می‌شوند که نهادهای تاریخی به صورت عرف‌های ماندگار و سخت در برابر تغییرات ایستادگی کنند و به راحتی تسلیم تغییر و تعدیل نشوند و نکته بسیار مهم محصولی است که این باثباتی نهادها برای ما به جا می‌گذارند، یکی تعادل‌های چندگانه که موجب می‌شود هر مجموعه‌ای تحت نظم خود تثبیت شود و در مقابل متغیرهای بیرونی استقامت نشان دهد.

نکته مهم دوم این است که احتمال بسیار زیادی هست که به عوض سازوکارهای کارآمد، دارای سازوکارهای ناکارآمد شویم. و همین سازوکارهای ناکارآمد هم با همان ویژگی‌های بازدهی صعودی هم موجب واگرایی و هم عملکرد ضعیف و هم موجب تثبیت و هم نتیجه تثبیت نهادی می‌شود و نکته مهم سوم این است که ما در چنین حالتی به مسیری که جامعه طی کرده است وابستگی شدید پیدا می‌کنیم و درواقع در یک «تله تاریخی» گیر می‌افتیم و به زبان فنی نورث «وابستگی به مسیر طی شده» به معنی آن است که تاریخ اهمیت دارد تا تکامل تدریجی نهادها را دنبال نکنیم قادر نخواهیم بود انتخاب‌های امروزمان را فهم کنیم.» (نورث، ۱۳۷۷)

این عصاره کلام در بحث وابستگی به «تله» تاریخ است و گیر افتادن در آن، البته مسائل متعدد دیگر هم پیرامون نهادها و تغییرات آنها مطرح است که در جای خود باید دیده شود.

با توجه به اینکه دست کم بحث توسعه، گره ناگشودنی، حداقل در سطح نظری، با مسئله «تعاون بشری» دارد، زیرا در تعاون و همکاری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تقسیم کار و تخصص، که بهره‌وری افزایش می‌یابد و ثروتمندی ملت‌ها معنی پیدا می‌کند. این نوع تعاون است که به ما می‌گوید چگونه نهادهایی، بشر ساخته است تا به او اجازه داده، هزینه‌های سنگین مبادله و تعاون و همکاری کاسته شود و همین‌طور چگونه نهادهایی موجب بوجود آوردن هزینه‌های سنگینی شده که مانع همکاری و تقسیم کار و تخصص شده و اجازه نداده‌اند تا مبادلات پیچیده انجام گیرد و همین عدم همکاری تولیدی را سازمان نداده است. حال و به اعتبار دیگر توسعه عبارت

است از ابداع و تأسیس نهادهایی که از هزینه‌های مبادله، همکاری و تعاون بکاهند و انجام آنها را ممکن سازند. بدینصورت از طریق نهادها و تعاون بشری راهی به توسعه یا عدم گشوده می‌شود و این توسعه همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را پوشش می‌دهد، کاری که در مشروطه انجام شد درواقع و در سطح نظری ابداع و تأسیس نهادهای قانون رسمی و سازمان‌هایی بود که بتوانند، هزینه سنگین را از بازار سیاسی بستانند و تا می‌توانند بازار سیاسی را کم‌نقص‌تر کنند، چون علاوه بر اینکه کلید نقایص بازار اقتصادی در رفع نقایص بازار سیاسی است خود بازار سیاسی نیز وقتی پرهزینه می‌شود، تحمل هزینه‌های آن برای جامعه کمرشکن می‌شود. این بحث را در شرح گلستان مبسوط‌تر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

پس نهادها، «قوانین و قاعده بازی» در جامعه‌اند و راه‌های عمل و تفاوت عملکرد اقتصادها و سیاست‌ها برآمده از فرصت‌ها و انگیزش‌هایی است که نهادها در اختیار می‌گذارند، نهادها حد و مرز انتخاب‌های افراد را تعیین می‌کنند و واکنش متقابل درون آنها شکل می‌گیرد و سازمان‌ها که مهمترین آنها دولت است درون نهادها و با فرصتی که نهادها در اختیار آنها می‌گذارند، شکل می‌گیرند و نهادها و سازمان‌های برآمده از آنها به تاریخ خود وابسته‌اند و نوع نهاد که با وضعیت منابع و نوع قابلیت‌های انسانی و اقلیم همبستگی زیاد دارد و مسیر تغییرات تاریخی عمدتاً از این آبشخورها سرچشمه می‌گیرند، نهادهای فرهنگی سهم زیادی در وابستگی تاریخی دارند و کلید این وابستگی هستند و همین نهادها هستند که علی‌رغم تغییرات سازمانی ظاهری وظیفه پیوند گذشته را به حال بر عهده دارند.

نگاهی به باب اول گلستان سعدی

به این معنی که شرح آن آمد، سعدی، یکی از شارحین سازمان سیاسی یا دولت در زمان خود است و با توجه به شرحی که از «تله تاریخ» و گیر افتادن در تاریخ و وابستگی به مسیر طی شده، داده شد، امروز در گرو دیروز است، اگر این نظر پذیرفته شده باشد (که در میان نهادگرایان نوبل برده و جامعه‌شناسان این مقدار تأثیر نهادها محرز است) که امروز در گرو دیروز است، دیگر اثر سعدی یک اثر هنوز زنده است چون کاوشی که در بازار سیاسی می‌کند، پی و بنای اصلی و بنیانی و قواعد بازی‌ای را شرح می‌کند که تأثیر خود را بر انتخاب‌های بعدی تاریخی گذاشته است و تا زمانی هم که تغییرات به صورت جدی «بازار سیاسی» را در این منطقه تغییر نداده باشد، این قبیل آثار بزرگ فرهنگی ما از جمله شاهنامه، کارکرد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود را دارند. چقدر اندیشه باید عمیق و بیانگر فهم دقیق مناسبات اجتماعی باشد که بتوان این بیت را گفت؛

به جوئی که یک بار بگذشت آب نسازد خردمند از آن جای خواب

به چه بیانی می‌توان اینگونه فشرده ناامنی اقتصادی و افت بهره‌وری را بازگو کرد که وقتی سازه‌های ذهنی تاریخی با تجربیات تاریخی کار و تلاش صورت پذیرفته شاهد ناامنی‌های مکرر و مداوم می‌شوند، دیگر حاضر نیستند، صرفاً به خاطر تحریک قیمت‌ها کار کنند و چهره‌های ناامنی را نبینند، این سخن که بازگو کننده رفتار

عقلانی و حسابگرانه فرد اقتصادی است، نشان می‌دهد هنگامی که افراد با محدودیت‌ها و قیدوبندهای نهادی روبرو می‌شوند اینگونه تصمیم می‌گیرند. درنهایت اینکه اینگونه آثار هنوز کارکرد اجتماعی به معنی اعم دارند، هنوز تاریخی نشده‌اند به آن معنی که مثلاً اوستا از جهاتی برای مسلمانان اثر تاریخی است و نه «تله» تاریخ که امروز را به دیروز پیوسته باشد، هر چند که بسیاری از آداب امروز ایرانی‌ها، آداب و رسوم قبل از اسلام است و آنها هم به نوعی امروز، ما را مقید می‌کنند، مثل آداب مراسم نوروز.

گلستان کتابی است که هنوز از جهات متعدد تازگی و طراوت دارد، مخصوصاً در عرصه‌هایی که سعدی قلم نقاد خود را عمداً به «شهد ظرافت»‌های ادبی و گفتار «مطایبت‌آمیز» آراسته است تا تلخی نقد را در جامعه آنچنانی گرفته باشد، برای سعدی سازمان سیاسی اهمیت فراوانی دارد، ساختار هیأت حاکمه را به خوبی می‌شناسد و تأثیر سیاست بر اقتصاد را به خوبی می‌شناسد و نسبت میان آن دو را عالمانه به بحث کشیده است، نقاط ضعف سازمان سیاسی ایران را مورد بحث و بررسی قرار داده است. امثال سعدی و فردوسی به دلیل عظمت‌های نبوغ‌آمیز خود در عرصه ادبی و صنایع ادبی و هنرهای شاعرانه، در عرصه اصلی کار تخصصی خود یعنی کنجکاوی‌های عالمانه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد توجه زیاد قرار نگرفتند و کارشان در عرصه تحلیل اجتماعی، رنگ چندان در مقابل آن نبوغ ادبی نگرفت، بیشتر هم و غم فردوسی ارائه یک تحلیل عمیق از فراز و فرود دستگاه سیاسی بود، چه اسطوره، چه حماسه و چه تاریخ حماسی تا زمان ورود اسلام ابزاری برای ارائه آن تحلیل و جمع‌بندی‌های خودش از ورود اسلام تا زمان خودش بوده و تصویرسازی‌ها و دخل و تصرفاتی که برای منظور خودش در داستان‌ها کرده است، اساساً این هدف را تعقیب می‌کنند. فردوسی چنان مسحور کیخسرو و شرح احوال اوست که گوئیا یک شیعی متعصب و غالی در خصوص امامان سخن می‌گوید. در حالی که کیخسرو پادشاهی است عادل و عارف و خداشناس و خداترس که سر موئی از دستورات خداوندی تخطی نمی‌کند. همانطور که رستم را می‌ستاید گویی پهلوانی با همان ویژگی‌های مطلوب است که بیشتر به منجی‌های آسمانی شباهت دارد که به زمین آمده‌اند، او تمامی زرادخانه هنری – ادبی خود را تجهیز می‌کند و رستم را چنان تصویر می‌کند که خودش با کمک کلمات چنان به ذوق می‌آید که گویی در حال همراهی با رستم است و با گرز او می‌کوبد، از مرزها دفاع می‌کند، مردم را به عدل و اخلاق فرا می‌خواند و هشتصد سال خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کند از تمامیت ارضی مملکت دفاع کند، برای سربلندی آن تلاش می‌کند خفت و خواری را در مقابل هیچ‌کس نمی‌پسندد و فقط خود را بنده خداوند و مجری دستورات او می‌داند. فردوسی در شاهنامه با همه ستمکاران می‌ستیزد و همه عدالت‌پیشگان را دوست دارد و شرایط برآمدن و سقوط حکومت‌ها و رشد اقتصادی را برمی‌شمارد. او همچنین «صندوق» رانت را می‌شناسد و شرح می‌کند (فردوسی، ۱۳۶۳)، از این جهت کار فردوسی هنوز عملکرد دارد و همانقدر نو است که کار سعدی نیز چنین است. سعدی نقد سیاسی خود را در قالب داستان گفته و به احتمال زیاد و به قوت قرائن می‌توان گفت که بیشتر داستان‌ها، ساخته و پرداخته خودش است تا بتواند نکات مورد نظرش را القاء کند.

گلستان هشت باب دارد که باب اول آن در نقد سیاست است به نام «در سیرت پادشاهان» در باب اول در سیرت پادشاهان سعدی چهل و یک داستان دارد که سی و هشت داستان آن مستقیم نقد سیاسی است. مسائل مختلف و متعددی که در ساختار هیأت حاکمه به چشم سعدی آمده است مورد بحث ایشان قرار گرفته و به صورت داستان به نقد و بررسی آن پرداخته، البته تنها در این قسمت‌ها نیست که می‌توان رد اندیشه‌های سیاسی سعدی را گرفت، سعدی در غزلیات خود هم رد پایی از تصاویر اقتصاد سیاسی ایران و هم اقتصاد به جای گذاشته و هم در بوستان و هم در قصاید خود نکاتی در این باب دارد. اما در گلستان که هشت باب دارد، یک باب را مستقیم به این کار اختصاص داده است.

موضوع مهمی که در نظر او اهمیت درجه نخست دارد، همان موضوعی است که هم در سیاست و سازمان سیاسی یعنی دولت که مهمترین سازمان جامعه است امروز نیز از مهمترین وظایف این نهاد است، دولت مهمترین سازمان است و مهمترین وظیفه دولت هم ارائه خدمات نظم و برقراری امنیت است و برای انجام چنین وظیفه‌ای، خود نظم و امنیت می‌بایستی جزء ارکان اصلی خود دولت باشد.

یکی از مسائل مهم مورد بحث سعدی این بود که تعیین کند نخستین «خط قرمز» حکومت، دست کم غیر از براندازی و توطئه جهت براندازی کجاست؟ او می‌گوید، پادشاه ما هم آدم متلونی است که هر روز و هر دقیقه مزاجش تغییر می‌کند و متناسب میل او باید رفتار کرد و هم خودکامگی او حد و مرزی ندارد و کوچک‌ترین خشم او موجب قتل می‌شود و هم اینکه معلوم نیست به جرم کرده یا نکرده‌ای چه مجازاتی منتظر افراد است و اطراف او معمولاً افرادی هستند که از نظر رفتاری به «ظرافت» ندیمان رفتار می‌کنند. در نتیجه اینگونه نیست که افراد سطح بالای کارشناسی مملکتی در دستگاه حکومتی گرد آمده باشند و بحث‌ها، هم بحث‌های کارشناسی و عمیق باشد. کارشناسان که رفتار و سطح فرهنگ ندیمه‌ها را دارند اگر رأی کارشناسی خلاف نظر سلطان بگویند کمترین تنبیه‌اش این است که مورد بغض سلطان واقع می‌شوند و از «رانت» (درآمدی که صرفاً بر اثر ارتباط با دستگاه دولتی و با استفاده از امکانات عمومی و ایجاد محدودیت کردن برای دیگران و بوجود آوردن انحصار و ... حاصل می‌شود) محروم می‌گردند و حداکثر اینکه یا اموال او مصادره می‌شود یا کشته و مصادره اموال، هر دو می‌شود و ممکن است که اطرافیان او نیز به تیر غیب دچار شوند. البته اینجا بحث کارشناسی است که خلاف نظر سلطان باشد، هرگونه نقد و اظهارنظر راجع به اجراء و شخص حاکم و رفتار او می‌تواند چنین عقوبت‌هایی داشته باشد.

بد نیست بدانیم که به لحاظ نظری یکی از شروطی که منجر می‌شود گذار توسعه‌ای در سیاست و اقتصاد اتفاق بیفتد این است که سازمان‌هایی که بوجود می‌آیند دارای عمر بلندی باشند، بلندتر از عمر افراد و بدون توجه به آمد و رفت افراد این سازمان‌ها ادامه حیات یابند (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۸۵)، اصلاً افراد بشری سازمان‌ها را تأسیس می‌کنند تا به اهداف سیاسی - اقتصادی و اجتماعی نائل شوند. سازمان غیر از افراد است، وقتی سازمان تشکیل شد فواید زیادی که مهمترین آن افزایش بهره‌وری است حاصل می‌شود. این سازمانی است که می‌تواند فعالیت‌ها را گسترده‌تر کند اعم از تولید و مبادله و سود بردن و ثروتمند شدن، هم این که

فعالیت‌های گسترده‌تری (متنوع‌تری) انجام دهد و از شروط ضروری این امر هماهنگی و امنیت و تداوم در کارها است، بخش مهمی از این افزایش توانمندی سازمان، ناشی از آموزش ضمنی در حین کار و آموزش‌های رسمی است و این دو ناشی از تداوم کار است. از این نکته مهم نباید غافل شد که سازمان‌ها (چه اقتصادی، چه سیاسی) به صورت مستقیم با یکدیگر مبارزه می‌کنند (مثل دولت ایران که در طول تاریخ با رقبای خود در حال نزاع بوده و همینطور همه دولت‌ها، درگیر رقابت با رقبا یا سازمان‌های دیگر سیاسی در داخل و خارج بوده‌اند) بدون تردید سازمان‌های سیاسی (دولت‌ها) به صورت رسمی و ظاهری و مستقیم و رو در رو با یکدیگر مبارزه می‌کنند و علم به صورت غیرمستقیم در سازمان به رقابت با رقبا می‌پردازد. درواقع این علوم و دانش سازمان‌ها است که به صورت واقعی می‌جنگند، جنگ‌افزار علمی توسط سازمان‌ها از جمله مهمترین آنها دولت شلیک می‌شود، با این وصف سازمان‌ها (از جمله دولت) و نیروهای آن و قانونمندی آن و دانش‌افزایی آن و ثبات و امنیت آن و نیروی کارشناسی مستمر و مداوم و رشد یابنده آن از جایگاه ویژه و بس مهم برخوردار است، حال تصویرپردازی سعدی را از این بعد ببینیم.

سعدی می‌گوید: «نصیحت پادشاهان گفتن کسی را مسلم است که بیم سر ندارد یا امید زر». در تاریخ بشری از ابتدای تأسیس نظام سلطنتی تا دوران معاصر و ابتدای حکومت‌های دموکراسی و رأی‌دهی شهروندان و رأی‌گیری و برگزیدن و کنار گذاشتن حاکمان و محاکمه آنها و محدود کردن و کنترل کردنشان، طیف‌های حکومتی مختلفی از نظر رویکردهای استبدادی داشته‌ایم که از نظر شدت خودکامگی با یکدیگر فرق‌های مهمی داشته‌اند. آنچه تجربیات تاریخی نشان می‌دهد، خشن‌ترین و ناامن‌ترین انواع خودکامگی را ما در خاورمیانه و ایران تجربه کرده‌ایم که آدم‌خوری (چه رسد به آدم‌کشی) یکی از اوصاف پیش پا افتاده آنها بوده است. ما تجربه بلندی از این نظر داریم. (رضاقلی، ۱۳۸۸)

در جایی که خشونت قدرت مرکزی کنترل شده است، معمولاً به مرور هم ساختارهای فکری و ایدئولوژیک افراد آرام آرام تغییر کرده و از قدرت خودکامه رویگردان شده‌اند و هم، همراه آن روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی تغییر کرده و به تدریج شاهد قدرت‌هایی هستیم که در مقابل قدرت مرکزی خودکامه توانسته‌اند «قدرت چانه‌زنی» پیدا کنند و هم در سطح اندیشه فکر کرده‌اند که قدرت نامحدود در اختیار کسی نگذارند. (۲۰۰۵: نورث)

تجربه بشری به ما آموخته است که نمی‌توان قدرت نامحدود در اختیار کسی گذاشت و از او توقع نیکی داشت ما در جهان انسان‌ها با نقطه ضعف‌ها و نقطه قوت‌های آن زندگی می‌کنیم به ما ثابت شده است که جز محدود کسانی همه در معرض هیتلر و چنگیز شدن هستند و حجاج بن یوسف و ضحاک شدن و آنقدر این تعداد افراد خوب کم هستند که در بازار سیاسی به هیچ‌وجه این خطرپذیری عقلانی نیست که اختیارات نامحدود در اختیار کسی گذاشته شود.

تجربه‌های بلند بشری نشان داده‌اند که این اختیارات نامحدود موجب رانت ناشی از خشونت می‌شود یعنی یک نفر که قدرت اعمال خشونت بی‌اندازه و نامحدود دارد، این فرد حقوق مالکیت را به نفع خودش تعریف

می‌کند و محیط اقتصادی را به تبع ناامن می‌کند و در محیط ناامن، تقلیل بهره‌وری و تنزل فعالیت اقتصادی حتمی است، فردوسی اشاره می‌کند که قدرت نامحدود خیری ندارد و افراد اشتباه می‌کنند که گمان می‌برند از آن منتفع می‌شوند، البته به استثناء کسانی که همراه و کنار نفر اول برای بهره بردن از صندوق رانت گرد هم می‌آیند. فردوسی می‌گوید:

وز ایشان امید بهی داشتن	سر ناسزایان بر افراشتن
بجیب اندرون مار پروردن است	سر رشته خویش گم کردن است

اگر بخواهیم از تعبیر امروزی نهادگرایان در این زمینه استفاده کنیم، بنا بر رأی ضمنی سعدی و رأی صریح فردوسی در نهایت اینها موجب تقلیل درآمد و افزایش هزینه نظارت برای دولت می‌شود و به فرو افتادن دولت می‌انجامد، این نظر فردوسی است:

نخستین ز بی‌دادگر شهریار	سر تخت شاهان بی‌چید سه کار
ز مرد هنرمند برتر کشد	دوم آنکه بی‌مایه را برکشد
بدینار کوشد که پیشی کند	سه دیگر که با گنج خویشی کند
تن زبردستان به رنج آورد	اگر پادشاه از گنج آورد

به هر صورت تنها راه جلوگیری از این صدمات جبران‌ناپذیر محدود کردن نظری و عملی قدرت‌هایی است که انحصار خشونت را دارند و وجود کسانی که بتوانند در عمل با «قدرت چانه‌زنی» خود، قدرت انحصاری اعمال خشونت را محدود کنند برای بهبود عملکرد اقتصادی، ضروری است.

هر چقدر مراکز چانه‌زنی بیشتر شده و متعدد، قدرت مرکزی استقلال خود را برای یک‌طرفه تعیین کردن قدرت و روابط اقتصادی به نفع خودش از دست می‌دهد. در کشورهایی که این تجربه را پشت سر گذاشته‌اند معمولاً تغییر از بستر اجتماع شروع شده و از محیط‌های فکری و کاری، با پیدایش تخصص‌گرایی و تقسیم کار و پیچیده شدن روابط اجتماعی و از طرف دیگر ظهور افراد قدرتمند اقتصادی در سطح بالای حکومتی که هم رقیب قدرت مرکزی و شاه بوده‌اند و هم شریک او و حقوق مالکیت هم به تبعیت از تعریف منافع آنها شکل گرفته است، به گونه‌ای که طرفین منافع یکدیگر را به رسمیت بشناسند و در آن صندوق رانت شریک شوند و با یکدیگر تشریک مساعی نمایند و با قراردادهای خصوصی منافع یکدیگر را رعایت کنند البته به صورت صلح مسلح تا اینجا شاه علی‌رغم میل خود آن قدرت مصادره و غارت و آدمخوری را آرام‌آرام از دست می‌دهد و منافع طرفین ایجاب می‌کند از حقوق و قوانین عرفی پیروی کنند و این تشریک مساعی را به رسمیت بشناسد. این بستر و این منافع در شهرها و به ویژه شهرهای مهم و بزرگ شکل گرفته است سپس با انواع گروه‌های ذی‌نفوذ با علائق قدرتی متفاوت و به شهرهای کوچک و اقشار غیرمتنفذ و روستاها سرایت کرده است و به جایی رسیده که امروز در کشورهای دموکراتیک جهان شاهد آنیم. همراه با این تحول آرام و به تدریج قدرت قضایی مستقل برای رسیدگی به نقض قراردادها و حقوق بوجود آمده است و دولت هم به عنوان طرف ناظر قراردادها و هم ضامن

اجرای آن در کنار قوه قضائیه سازمان یافته است یعنی بدون نفر سوم بی طرف (در قراردادهای و حقوق و نظارت بر آنها) و قوه قضائیه مستقل امکان پیدا شدن دموکراسی وجود ندارد، وقتی می توان سلطان را «تصحیح» کرد، یعنی نقد کرد و اظهار نظر کارشناسی و تخصصی در عرصه سازمان دولت ارائه کرد که موارد ذکر شده بالا تدارک شده باشد، در اینجا غیر از نیاز به «نهاد» های حقوقی و قوانین و مقررات، و سازمان های ذیربط، باید نهادهای غیررسمی یا محدودیت های فرهنگی نیز متناسب با این نهادها وجود داشته باشد و در عین حال ذهن جمعی و ایدئولوژیک نیز باید متناسب آنها شده باشد و علاوه بر اینها می بایستی انواع نهادهای آموزشی متناسب و پشتیبانی کننده آن را نیز داشت و این مجموعه چیزی نیست که یک مرتبه بروز و ظهور کند. ما به صورت تاریخی از این موهبت ها محروم بوده ایم. جغرافیای ایران اقبالی تمام به زندگی ایلی داشته که تحلیل بسط یافته و بسیار غنی عملکردهای اقتصادی – سیاسی آن را می توان در مقدمه ابن خلدون دید. (ابن خلدون، ۱۳۶۲)

در جامعه ما، ایلات حکومت می کردند، زندگی ایلی سخت، معیشت فوق العاده ابتدایی و طبیعی، و از کار به معنی وارد معرکه درگیری با طبیعت شدن و بهره وری را افزایش دادن و تولید کردن و مبادله و تقسیم کار کردن و تخصص گرایی پیشه کردن و امثال اینها، اصلاً به صورت نظام وار وجود نداشته و زندگی یک نوع زندگی خیلی طبیعی و نزدیک به طبیعت و نزدیک به شکل گیاهان و حیوانات، فوق العاده ابتدایی بوده است، افراد به دنبال حیوان، حیوان هم به دنبال گیاه از این طرف به آن طرف و زندگی فوق العاده ساده و پرمشقت و فاقد توسعه و بدون نهاد های ملازم زندگی پیچیده و مبادله ای و بدون تحول و تغییر در نهادها و فوق العاده طبیعی و خشن، زندگی یک ایل پنجاه سال قبل با پنج هزار سال قبل مشابه بوده، از جهت سطح و منابع تولید، شیوه معیشت و فرهنگ و تقسیم کار و ... حد اعمال قدرت توسط رئیس ایل، بستگی به توانمندی خودش و امکانات اطرافش داشت و شرایطی که به صورت رخدادهای تاریخی برایش مهیا می شد. معمولاً مهار قابل ملاحظه ای در برابر قدرت رؤسای ایلات مخصوصاً زمانی که به حکومت می رسیدند نبود و اینها وقتی سر کار می آمدند، قدرت خود را بر شهرها و روستاها نیز اعمال می کردند و قدرت فرهنگی شهر را از نظر روابط اقتصادی – سیاسی به هم می ریختند. نه تنها قابل تصور نبود که قدرت رئیس یا ایلخان را مهار کنند بلکه با اطرافیان مورد محبت او نیز وارد درگیری نمی شده اند و آن هم به خاطر قدرت نامحدود و تعریف نشده آنها بود که هر لحظه به گونه ای جلوه گر بوده است، نمی شده و سعدی در همین باب اول مکرر به این موارد با زیرکی اشاره می کند. اما بیتی زیبا، که به خوبی بیانگر این مسئله است به این شکل آمده که:

به یک غمزه اگر صد خون بریزی کس نمی پرسد مگر یرلیق ترخانی ز سلطان ایلخان داری

ترخان یا طرخان یکی از مقامات ایلی بوده که هر وقت می خواسته، می توانسته به نزد «ایلخان» برود. مثل «پیشخدمت مخصوص زمان پهلوی» شاعر به معشوقه خودش می گوید مگر تو حکم ترخانی داری که هر لحظه که می خواهی، می توانی به یک غمزه صد نفر را بکشی و هیچ کس تو را مؤاخذه نکند. اگر طرخان چنین توانایی داشته باشد، معلوم می شود که ایلخان چقدر توانایی داشته است.

قدرت کارشناسی در برابر قدرت سیاسی

در چنین نظام حکومتی‌ای دستگاه کارشناسی و بوروکراتیک و دیوانسالاری‌ای که به سمت عقلانیت بیشتر حرکت کند، نمی‌توانسته شکل بگیرد و عدم شکل‌گیری آن هم به نوع منابع و تولید و روابط تولیدی و ثروت اندوخته شده از طرفی و ناامنی‌های طبیعی، سیاسی، اجتماعی از طرف دیگر، بستگی داشته است و بدون اتکا به نهادهای تقویت‌کننده کارشناسی و وابستگی به صندوق رانت و چسب رانت که در میان رانتی‌ها تشکیل می‌شود، کارشناسی انتزاعی جایی برای اظهارنظر نمی‌تواند داشته باشد.

یک رئیس بانک مرکزی وقتی می‌تواند سیاست‌های پولی مناسب اعمال کند که بتواند از طرف گروه‌های ذی‌نفوذ مورد حمایت قرار بگیرد و استقامت کند و آنها هم نمایندگان سازمان‌هایی باشند که قدرت چانه‌زنی قابل ملاحظه‌ای در نظام اقتصاد - سیاسی داشته باشند در غیر اینصورت آن رئیس نمی‌تواند سیاست لازم را اعمال کند و تمامی منابع پولی ملی که در اختیار بانک‌ها است، از طرف افراد رانتی جابه‌جا می‌شود بدون اینکه کسی بتواند جلوی آن را بگیرد و کوچکترین گوشمالی رئیس بانک مرکزی‌ای که از حمایت بی‌بهره است اخراج است و هرگز به کاری در این سطح دعوت نشدن نیز امری طبیعی برای آینده است.

کارشناسی در عمق خود یک نحوه اعمال قدرت کارشناسانه است که به مرور که بسط پیدا کند قدرت رئیس و رفتارهای غیرکارشناسانه او را در هر شکل کنترل کرده و از لاقیدی ممانعت می‌کند، چه در سطح وزارت باشد چه بالاتر. آن وقت تا یک کارخانه پتروشیمی توجیه اقتصادی، عملیاتی نداشته باشد در جایی دایر نمی‌شود. واقع این است که کارشناسی از جنس قدرت است و با تکیه بر قدرت علم و عقل در مقابل قدرت بی‌رویه می‌ایستد و باید همراه بسط قدرت در گروه‌های اجتماعی و عملاً دینفع شکل بگیرد و آرام آرام جلو برود. در غیر این صورت دستگاه کارشناسی هنرمندانه و خردمندانه و عقلانی به دلایلی که اهم آن آورده شد، نمی‌تواند مورد حمایت و عنایت نظامات ایلی قرار بگیرد.

مهمترین دلیل آن هم این است که کارشناسی متعهد با نظام اقتصاد رانتی (اسم محترمانه اقتصاد غارتی) منافات شدید دارد و کارشناس متعهد که نظر خلاف این آراء رانتی را صادر کند مورد بغض قرار می‌گیرد و باید برود، نکته بعدی اینکه همانگونه که سعدی می‌گوید با طبع متلون پادشاه هم سازگار نیست که کسی خلاف «منویات» او صحبت کند، چون کارشناسی هم از جنس قدرت است و در مقابل تصمیمات غیرکارشناسی استقامت می‌کند و بنابراین، تعارض و تصادم اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

برای همین ویژگی، در ایران، کمتر یا به ندرت با بدنه کارشناسی توانمند و مستمر و متنفذ و کاردان روبرو هستیم و هر روز گروهی می‌آیند و در این آشفته بازار سیاسی به هزینه مردم، تجربیات خام خود را به مرحله اجرا می‌گذارند و فردا نوبت دیگران می‌شود و عمر کارشناسی و عمر سازمان و دانش ضمنی و رسمی آن چندان نمی‌پاید و تغییر می‌کند و نظم و امنیت نمی‌گیرد. به قول سعدی (که در اینجا احتیاط بسیار کرده شما هم ظاهر مطالب او را ندیده بگیرید و به عمق «بازار سیاست» بروید).

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هر کس از هر طرف فرارفتند

پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند
روستا زادگان دانشمند به وزیری پادشاه رفتند

سعدی در مقابل دستگاه اتابکی آن روز جرئت نمی‌کند بگوید آدم‌های بی‌تجربه اقتصادی - سیاسی و بدون منزلت و بدون سابقه و تجربه و بی‌دانش کاری و علمی هم در عرصه سیاست و هم در عرصه اقتصاد، بر سر کار آمدند، و به تخریب همه چیز مشغول شدند و آن هم به هزینه مردم و آنها هم که یک بار با همین هزینه‌ها چیزی آموخته بودند، مصادره و غارت شدند و به گدایی و دریوزگی افتادند و فراری شدند، آن هم اگر جان سالم بدر برده باشند.

در همین مورد نظام کارشناسی و خلاف رأی سلطان صحبت کردن در آثار تاریخی مطالب زیادی آمده که آنها را از زاویه دید دیگر باز کرده‌ام. (رضاقلی، ۱۳۸۸) و آن شرحی بر قسمتی از شاهنامه استاد توس بود، پهلوان سیاست و اقتصاد سیاسی و البته اشعار حماسی، اینجا شرح گلستان از دیدی دیگر و با دستگاه نظری و رویکرد اقتصاددان‌های نهادگراست.

در کشورهایی که پیشرفت زیادی کرده‌اند و توانسته‌اند به صورت رضایت‌بخش «خشونت را کنترل» کنند، کنترل خشونت و ارائه نظم و سپس عرضه کمترین کالاهای عمومی یعنی قانون و تعریف عادلانه حقوق مالکیت که دولت‌ها باید ارائه دهند، منشأ این پیشرفت بوده است. به عبارت دیگر، کشورهایی که توانسته‌اند این وظیفه را انجام بدهند تاریخ بلند و پرزحمتی را پشت سر گذاشته‌اند و زمان زیادی برده تا توانسته‌اند حاکمان را به رفتار خردمندانه مقید کنند. (نورث، ۲۰۰۹)

پایه اصلی تمدن کنترل خشونت است، هر جامعه‌ای که توانسته «خشونت» را به صورت نسبی کنترل کند به همان نسبت هم موفق به ارائه نظم و امنیت شده است و در آن شرایط تعاون بهتر شکل گرفته و بهره‌وری شکل گرفته و نسل‌های متمادی برای هم ثروت اندوخته‌اند و برای هم به ارث گذاشته‌اند تا ثروتمند شدند. در صورتی یک کشور ثروتمند می‌شود که هر نسلی بیش از آنچه دریافت کرده برای نسل بعدی گذارد، نه اینکه هیچ چیز تولید و انباشت نکند و درآمد بادآورده بهره ببرند یا اقتصاد را در حد معیشتی نگه دارند. این کارها متأسفانه ویژه تاریخ ایران است و برای ساختن و اصلاح آن هم هیچ راهی جز صبوری و آن هم با زحمت زیاد و تلاش علمی مستمر نهادسازی با کیفیت ندارد. ما اصلاح یک شبه با یک تحول سریع در جایی سراغ نداریم. حزب کارگر انگلیس از زمانی که تشکیل شد و نماینده به پارلمان فرستاد تا زمانی که حکومت تشکیل داد یکصد سال طول کشید. این صبوری برای گروه‌های سیاسی متکی به قدرت‌های سیاسی و ذینفع لازم است و اگر گروه‌ها صرفاً عقیدتی باشند و سیاسی و ایدئولوژیک، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دوام نمی‌آورند، وقتی دارای منافع اقتصادی می‌شوند می‌مانند. وقتی در منابع اقتصادی صاحب نفع می‌شوند در زیر نقاب ایدئولوژی می‌مانند، ایدئولوژی، حاملان دارای منافع اقتصادی می‌خواهد تا آن را نگهدارند و بسط بدهند و از رونق آن نگهداری کنند. هر اندازه گروه‌ها دارای قدرت چانه‌زنی بیشتری باشند، ماندگارترند. تنها گروه سازمان‌یافته تاریخی که در انقلاب

ماند و کار خودش را کرد «گروه‌های سازمان‌یافته واسطه‌ها» بود که پیوند عمیق اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک با سیاست داشت و اقتصاد کشور را هم تا آنجا که می‌توانست به نفع واردات تخریب کرد. چون منافع آنها در واردات بود. چون در ایران فضای تولید و امنیت لازم برای آن به شدت مسئله‌دار است. (اشرف، ۱۳۵۹)

برگردیم بر سر سخن سعدی که می‌گفت، انتقاد از سیاست «خط قرمز» است و سخن گفتن با پادشاه و نصیحت او «ظرافت» ندیمه‌ها را می‌خواهد و الا «سر» و «زر» در خطر قرار می‌گیرد. حتماً آشنایی با داستان ابوریحان بیرونی دانشمند برجسته ایرانی در گفت و گوی با سلطان محمود دارید، او در یک نظرخواهی خلاف طبع سلطان رأیی صادر کرد و سلطان او را زندانی کرد.

خواجه حسن میمندی که مردی سلیم‌النفس بود، مترصد بیرون آوردن او از زندان بود و روزی که شاه متلون‌المزاج سر حال بود و شاید با ایاز گذران وقت کرده بود، با سلطان در این خصوص صحبت کرد، سلطان در جواب خواجه حسن میمندی گفت: «خواجه بداند که من این دانسته‌ام، می‌گویند این مرد را در عالم نظیر نیست، مگر بوعلی سینا، لکن هر دو حکم‌اش خلاف رأی من بود و پادشاهان چون کودکان خرد باشند، سخن بر وفق رأی ایشان باید گفت تا ازیشان بهره‌مند باشند [یعنی تسهیلاتی جهت دست یافتن به انواع رانته‌های انحصاری و دولتی پیدا کنند]. آن روز که آن دو حکم بکرد، اگر آن دو حکم او یکی خطا شدی به (یعنی بهتر) افتادی او را، فردا بفرما تا او را بیرون کنند و اسب و ساخت و زر و جبه ملکی و دستار قصب دهند و هزار دینار و غلامی و کنیزکی، پس همان روز «بیرون آوردند» و سلطان در مواجهه نخستین به او گفت: «یا ابوریحان اگر خواهی که از من برخوردار باشی، سخن بر مراد من گوی، نه بر سلطنت علم خویش. ابوریحان از آن پس سیرت بگردانید و این یکی از شرایط خدمت پادشاهان است!» (رضاقلی، همان).

البته این نهادی جاندار است، در مشورتی که فتح‌علی‌شاه با بزرگان مملکت برای شروع جنگ دوم ایران و روس کرد، تنها کسی که مستدلاً مخالفت کرد میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود و به مجازات این کارشناسی سه سال از کار بر کنار شد و حقوق و مزایای وی قطع شد و به سختی افتاد، طرفه اینکه، وقتی بنا بر تنظیم صلح‌نامه ترکمانچای رسید، فتح‌علیشاه کاردان‌تر از قائم مقام نداشت و به اجبار او را روانه مذاکره با روس‌ها و امضای قرارداد کرد و باز طرفه‌تر آنکه قائم مقام در زمان نخست وزیری زیر بار اجرای آن نرفت و یکی از دلایل قتل وی همین بود!! (رضاقلی، ۱۳۸۹)

برگردیم به سعدی که یک چیزی شبیه همین می‌گوید که عروضی سمرقندی می‌گفت و فردوسی واضح‌تر و غنی‌تر در شاهنامه می‌گوید و مکرر از ابعاد مختلف آن را به بحث می‌کشد و هولناک‌ترین آن بحث ضحاک است. ضحاک که مکرر با بزرگان و علما و دانشمندان دستگاه تخصصی نشست می‌گذارد و از توانمندی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و اینکه من از نوادر فیوضات الهی هستم که خداوند بر شما منت نهاد که من را به سوی شما فرستاد و از این قبیل فرمایش می‌فرماید و گهگاهی هم نظر کارشناسان را می‌پرسد و در سرنوشت مملکت برای مصرف داخلی از آنها چیزی می‌پرسد و کارشناس‌ها هم هیچگونه بی‌عقلی نمی‌کنند و جانب احتیاط را از دست

نمی‌دهند و اظهارنظری نمی‌کنند. ضحاک در یک نشست کارشناسی و یک دیدار با بزرگان و علمای کشور فرمایش می‌فرمود که:

هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان گیتی کجا [که من] خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همان کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشا است

طرف مقابل هم همه علماء طراز اول!! و کارشناسان!! فخیم دستگاه سلطنتی نشسته و نفس‌ها در سینه حبس و به قول استاد طوس؛

همه موبدان سر فکنده نگون چرا کس نیارست گفتن نه چون

کسی حرفی نمی‌زند و کشور در چنگ خودکامگی گرفتار و مغزها در حال فرار و هر مغزی هم که می‌ماند طعمه ضحاک و مارهای سردوش او می‌شود و به همین منوال می‌گذرد تا بعد از سالیانی دیگر منابع موجود مملکتی کفاف رانت‌های اطرافیان را نمی‌دهد و کارکنان جزء هم که تبذیر اموال ملی را می‌بینند به کار بی‌ربط‌تر می‌شوند و مردم هم که به اصطلاح امروز در بخش خصوصی مشغول هستند و با کارکنان دولت سروکار دارند، برای حل مشکلات خود به مفاسد اداری می‌گیرند و هزینه نظارت بر مردم و دستگاه اداری فوق‌العاده سنگین می‌شوند و سامان دادن آن از عهده بودجه مملکتی بر نمی‌آید و دولت توانایی ارائه خدمات مسئولانه را از دست می‌دهد و دولت از ارائه خدمات پایه‌ای اولیه و مسئولیت‌های اولیه‌اش که تأمین حداقلی حقوق امنیتی و قضائی است سرباز می‌زند و هر چه هم که ارائه می‌دهد با هزینه سنگینی ممکن می‌گردد و مهیا می‌شود و به تدریج هزینه فرصت مردم ایجاب می‌کند که به رقیبی دیگر پناه ببرند که بتواند این خدمات را ارزان‌تر ارائه دهد. (رضاقلی، ۱۳۸۸)

تمامی دولت‌های روی زمین و طول تاریخ همیشه با دو رقیب نیرومند روبرو بوده‌اند، یکی رقبای داخلی و دیگری رقبای خارجی و در عین حال، با مشکلی دیگر هم روبرو بوده‌اند (همه دولت‌ها بدون استثناء) و آن انتخاب میان تعریف حقوق مالکیت کارآمد و تعریف حقوق مالکیت ناکارآمد بوده و هست و خواهد بود و آن رقبا هم بودند و هستند و خواهند بود و مجموع اینها با هم اشکال مختلف و ماتریس‌های متعددی درست می‌کند که فرار از آن برای هر دولتی و حکومتی مقدور نیست. دست کم در ایران از آن نتوانسته‌اند بگریزند.

طبقه حاکمه، تنها طبقه‌ای است که به ضرب زور، به ضرب قانون، به ضرب عرف یا با رضایت طرف‌های دیگر یا با اشکال متعدد دیگر با دستگاه اداری، سیاسی، قانونی، اقتصادی که دارد، می‌تواند منافع انحصاری مردم در قالب حقوق مالکیت را به گونه‌های متفاوت تعریف کند. اگر این منابع و منافع را به نفع خودش تعریف کند و رانت طبقه حاکمه را افزایش دهد، حقوق مالکیت را برای عموم مردم ناکارآمد تعریف می‌کند و هزینه‌های مبادلات از هر نوع را سنگین می‌کند که در آن صورت به ضرر مردم و در بلندمدت به ضرر خود حکومت خواهد

بود چون از منابع توسعه‌ای و درآمدی محروم می‌شود، اما اگر حقوق مالکیت را، حقوق انحصاری بر دارایی‌های مردم را کارآمد تعریف کند که مردم بتوانند با هزینه کم از درآمد خود بهره‌برداری کنند و هزینه تعاون مردم و داد و ستد مردم و تأمین حقوق مردم را کم کند، آنگاه این امر مردم را تشویق به افزایش دارائی و افزایش بهره‌وری می‌کند و در بلندمدت دولت از توسعه دارائی‌ها و مالیات‌ها بهره‌مند می‌شود و کشور هم ثروتمند می‌شود و قوی. در این حالت تعادل نیروی کشور هم با رقبای خارجی که توانسته‌اند بهره‌وری را بالا نگهدارند به سوی قابل قبولی حرکت می‌کند. درواقع یکی از نقطه‌های شروع تمدن‌سازی و قدرتمند شدن و توسعه یافتن از همین جا آغاز می‌شود. (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۸۵) اما یک نکته خیلی ساده باقی می‌ماند و آن اینکه مگر فهم این مسئله اینقدر سخت است که اولیاء امور نمی‌فهمند، مثلاً اتابکان فارس در زمان سعدی نمی‌فهمیدند؟ اینکه چیز ساده‌ای است پس چرا عمل نمی‌کنند.

در اینجا دو مسئله فوق‌العاده مهم وجود دارد، مسئله اول اینکه آن منافع رانتی طبقه حاکمه و حواشی آن اجازه نمی‌دهد. اجازه بدهید با یک مثال این را باز کنم، اگر افراد خاصی بتوانند بازار آهن یا برنج را در قبضه خود درآورند، قیمت آهن را با ترفندهای ساده دو برابر می‌کنند و برنج را چهار برابر و هزینه به عهده مردم می‌افتد و این گروه‌ها دارای منافع هستند و متنفذ و همراه دیگران در طبقه حاکمه و خود از طبقه حاکم هستند. اینها مافیای داخلی هستند، منافع اینها نمی‌گذارد که حقوق مالکیت به نفع مردم تعریف شود و منافع مردم در اینگونه داد و ستدها لحاظ شود. مسئله دوم اینکه اتابکان فارس یا ضحاک می‌دانستند که اگر حقوق مالکیت را به نفع توده مردم تعریف کنند که توسعه بلندمدت امکان‌پذیر شود این امر موجب می‌شود که «قدرت چانه‌زنی» مردم هم تغییر کند و آنها بتوانند با اتابک اعظم وارد چانه‌زنی بشوند و در صورت لزوم به خلع او مبادرت کنند و این همان چیزی است که او را می‌ترساند، قدرتمند و ثروتمند و هماهنگ شدن اقشار ملت یعنی افزایش قدرت چانه‌زنی آنها، می‌گویند کنت نرمندی قوی‌تر از پادشاه فرانسه بود و اگر میان آنها جنگی درمی‌گرفت، کنت برنده می‌شد، همین قدرتمندی کنت و دوک و غیر ذلک پادشاه را ملزم می‌کرد که قراردادها، از جمله قراردادهای سیاسی را رعایت کند. در هر صورت دولت با دو دسته رقیب روبرو است و یک تنگنای فوق‌العاده جدی درآمدی و تعریف حقوق مالکیت. اگر دولت موفق به تنظیم مناسب این مجموعه نشود، آن وقت فرار مغزها شروع می‌شود، فرار سرمایه شروع می‌شود و آرام آرام نطفه سرنگونی حاکم از جانب عدم اعتقاد مردم شروع می‌شود و افزایش هزینه نظارت و افت بهره‌وری شروع می‌شود. در بلندمدت و در میان کشورهای جهان هزینه نظارت بر مردم و هزینه اجرای قراردادها و میزان بهره‌وری حرف نهایی را می‌زند، افت بهره‌وری و افزایش هزینه نظارت بر مردم یعنی، عقب‌ماندگی و در جا زدن نسبت به دیگران و این داستان همیشگی ما در تاریخ بوده است وقتی بنا به روایت احمد اشرف، در چهل سال اول سلطنت ناصرالدین شاه ۱۶۴ شورش داشتیم (اشرف، همان) یعنی هزینه، یعنی ناامنی یعنی افت بهره‌وری یعنی استعمار شدن، در بعد ملی تمام بلواهای سیاسی با هر نامی یعنی هزینه، تمام خودسری‌های اقتصادی یعنی هزینه و ناامنی و آنهایی که اینها را نداشته‌اند موفق‌تر و محکم‌تر و ثروتمندتر. باری ظلم ضحاک به آنجا کشید که فریدون آمد و ضحاک برای حل مشکلات و

دفع فریدون جلسه کارشناسی گذاشت و از خدمات بی حد و حصر خود به کشور برشمرد و گفت پس مردم را چه می شود که گرد فریدون گرد آمده اند. فردوسی داستان را خیلی دقیق و با ظرافت تمام آورده است و سعدی به اقتباس از فردوسی در باب اول گلستان آورده است. در اینجا عین داستان سعدی را که فوق العاده ادیبانه و زیباست آورده می شود و بعد برمی گردیم به داستان ضحاک، و دقت را باید معطوف به کارشناسی ای کرد که خلاف رأی سلطان است. اما قبل از آن نکته ای دیگر آورده شود مبنی بر اینکه وقتی که هزینه های نظارت بر مردم و دستگاه های دولتی افزایش می یابد که مهمترین عامل آن بی اعتقادی مردم به دستگاه اجرایی و عدم همکاری با آن است، دولت برای تأمین نیازهای مالی خود، شروع به افزایش مالیات می کند، دولت های تاریخی ما دست به مصادره اموال و غارت، گرفتن مالیات های بی رویه می کردند و آنها که توانائی داشتند، به سرزمین های دیگر حمله ور می شدند برای منابع مالی جدید (شما می توانید درآمد نفت را از زاویه ای مشابه همین منابع بدانید) و دست به غارت می زدند (سلطان محمود و غارت مکرر سومنات و هند) و در بلندمدت این کار نیز مشکل را حل نمی کرد، مثلاً سلطان مسعود با تمام این تمهیدات و غارت و مصادره و مالیات ها، درنهایت مردم را چنان به ستوه آورد که مردم از سلجوقیان کمک خواستند و حکومت غزنوی فرو افتاد.

باری، رأی سعدی را در این خصوص پی می گیریم: «... یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تپاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا جایی که خلق از مکاید (حیله ها) ظلمش به جهان برفتند و از کربت (غم و اندوه) جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع (عایدات مملکتی، درآمد دولت) نقصان گرفت، یادآوری این نکته مفید است که گفته شد اگر دولت حقوق مالکیت را به نفع طبقه حاکم تعریف کند و هزینه ها را بر مردم افزایش دهد در بلندمدت، بهره وری تقلیل می یابد و درآمد کم می شود و آثار عقب ماندگی ظاهر می شود، این بیان سعدی درست همان است که نوبلیست های امروز می گویند، ولی سعدی با بیان خود می گوید) نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند (سعدی همه اقتصاد سیاسی ایران را در این چند جمله خلاصه کرده است، دست تپاول دولت، کم شدن رعیت و نقصان ارتفاع و زور آوردن دشمن، یعنی همان رقیب خارجی و همیشگی).

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد	گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
بنده حلقه به گوش ار نوازى برود	لطف کن، لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

باری در مجلس او، کتاب شاهنامه می خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون، وزیر، ملک را پرسید، هیچ توان دانست فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه مملکت بر وی مقرر شد؟ گفت: چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت، پس گفت: ای ملک، چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی نداری؟ ملک گفت: موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟

گفت پادشه را کرم باید تا بر او رعیت گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش نشینند و تو را این هر دو نیست
 [کرم درواقع معنی بخشش می‌دهد و گذشت‌های مالی و با توجه به سیاق داستان همان کم‌هزینه کردن زندگی
 مردم و تأمین حقوق مالکیت آنها به طرق مختلف است و دست در جیب آنها نکردن و تأمین حقوق آنها با
 حداقل هزینه ممکن، یعنی عادلانه وارد معرکه اقتصادی آنها شدن و نه به نفع گروه حاکمه که از قدرت
 بلامعارض و خردکننده بلامعارض برخوردارند و رحمت همان امنیت به معنی جامع آن است].

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
 پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

ملک را پند وزیر ناصح، موافق طبع نیامد. روی از این سخن درهم کشید و به زندانش فرستاد. بسی بر نیامد
 که بنی عمش به منازعت برخاستند و مُلک پدر خواستند. قومی که از دست تطاول او به جان آمده بودند و
 پیریشان شده، بر ایشان گرد آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این بدر رفت و بر آن مقرر شد.

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زبردست دوستدارش روز سختی دشمن زور آورست
 با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین زان که شاهنشاه عادل را رعیت لشگر است

برگردیم به بحث کارشناسی! مخالف رأی سلطان، رأی بوریحان و خواجه حسن میمندی را دیدیم و رأی
 سعدی مستند بر رأی حکیم ابوالقاسم فردوسی را دیدیم، سرنوشت وزیر را دیدیم و عاقبت مَلِک را هم دیدیم. در
 خاطرات ابوالحسن ابتهاج رئیس بسیاری از دوایر حکومتی مهم زمان شاه از جمله سازمان برنامه آمده است که
 من در جلسات مکرر که در حضور شاه تشکیل می‌شد رأی خودم را با صلابت و استواری می‌دادم و شاه هم
 نمی‌پسندید، شاه برای من پیغام فرستاد به صورت ضمنی که در جلسات زیاده‌روی می‌کنم، وقت گرفتم و به
 حضور رفتم، عرض کردم می‌خواهید مثل بقیه وزرا مثل کرم ساکت بنشینیم و اگر کارها خراب شد آن وقت
 می‌فرمائید مقصر شما هستید و شما کردید!! بالاخره سرنوشت ابتهاج هم مثل همین وزیر سعدی شد. (ابتهاج،
 ۱۳۷۲) ولی کارشناس ضحاک پس از کارشناسی از ترس «قتل» فرار کرد. آقای نصرالله خازنی از طرفداران و
 همکاران دکتر محمد مصدق بود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، کارشناس بخش اراضی یکی از
 وزارتخانه‌های ذی‌ربط به اصلاحات اراضی بود، جلوی زمین‌خواری اشرف خواهر اعلیحضرت و ایادی او ایستاده
 بود، اشرف دستور قتل او را صادر کرد که به صورت معجزه‌آسایی فرار کرد به خارج کشور و بعد از انقلاب آمد و
 خاطرات خود را نوشت.

اما برگردیم به داستان ضحاک که کم‌کم خواب آشفته فرو افتادن بر او تجلی کرده بود، به راهنمایی
 دوستانش که به او می‌گویند جلسه‌ای از علماء و کارشناسان تشکیل بده:

ز هر کشوری گرد کن مهتران ز اخترشناسان و افسونگران
 سخن سر به سر مهتران را بگو پژوهش کن و راستی باز جوی
 چو دانسته شد چاره‌ساز آن زمان بخیره مت‌رس از بد بد گمان

ضحاک بزرگان و کارشناسان را جمع کرد و نظر آنها را خواست و می‌دانست که آنها جرئت رأی دادن و اظهار نظر کردن ندارند، آنها را تهدید کرد که بگویند:

وگر سر بخواری ببايد نهاد گر اين راز با من ببايد گشاد

يا اظهار بکنيد يا تنبيه و خواری خواهيدديد.

لب موبدان خشک و رخساره زرد زبان پر ز گفتار با یکدگر
که گر بودنی بازگوئیم راست به جان است پیکار و جان بی‌بهاست

یعنی اگر صمیمانه آشکار کنیم و مطالب را بگوئیم این جان بی‌بهای (یعنی جانی که نمی‌توان برای آن قیمتی تعیین کرد از گرانی) ما را خواهد گرفت.

و گر نشنود بودنی‌ها درست ببايد همیدون ز جان دست شست

بالاخره ضحاک در مقابل سکوت کارشناسان می‌گوید یا بگوئید یا اعدام خواهید شد.

سه روز اندر آن کار شد روزگار سخن کس نیارست کرد آشکار
به روز چهارم بر آشفت شاه بر آن موبدان نماینده راه
که گر زنده‌تان دار باید بسود وگر بودنی‌ها ببايد نمود
همه موبدان سر فکنده نگون پر از هول دل، دیدگان پر ز خون

همه سکوت کرده بودند، یک کارشناسی که همیشه و همه جا در تاریخ ما پیدا می‌شود، مطالب خود را گفت و به گونه‌ای که بخت با او یار شد فرار کرد.

بدو گفت پردخته کن سر ز باد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
جهاندار پیش از تو بسیار بود که تخت مهی را سزاوار بود
فراوان غم و شادمانی شمرد برفت و جهان دیگری را سپرد
اگر باره آهنینی به پای سپهرت بساید، نمائی به جای
یکی^۳ را بود زین سپس تخت تو به خاک اندر آرد سر بخت تو
کجا^۴ نام او آفریدون بود زمین را سپهر همایون بود
به مردی رسد بر کشد سر به ماه کمر جوید و تاج و تخت و کلاه

^۳ - پادشاهی

^۴ - که

بعد ضحاک می‌گوید، چرا؟ من که کار بدی نکردم، بعد کارشناس یک یک گناهان او را می‌شمرد و خون‌ریزی‌های پی در پی و زنجیروار او را یادآوری می‌کند و ضحاک هم که در مقابل خود جز سکوت و تعظیم چیزی ندیده بود و جز از «ندیمه»‌ها چیزی نشنیده بود چنان به سختی افتاد که:

چو بشنید ضحاک بگشاد گوش ز تخت اندر افتاد و زو رفت هوش

کارشناس هم از فرصت استفاده و فرار کرد، البته به تجربه تاریخ این فرصت نصیب همه کارشناس‌ها نمی‌شود.

گرانمایه از پیش تخت بلند بتابید روی، از نهیب گزند

و داستان سرانجام ضحاک و کار فریدون را همه ما می‌دانیم، زمانی می‌رسد که برای اصلاح دیر شده است و کار کارشناسی‌های قبلی مورد قبول قرار نگرفته بود. در خاطرات اسدالله علم می‌خوانیم که گهگاه که با ظرافت مطلبی به شاه گفته می‌شد آن هم با اطوار ندیمه‌ها نمی‌پذیرفت و سرانجام آن را دیدیم، می‌گفتند همه جا موج اسلام‌گرایی تشدید شده، می‌گفت اینها مارکسیست اسلامی هستند حاضر نبود بپذیرد که در بطن جامعه تحولات زیادی در حال صورت گرفتن است و این با این نوع سیاست‌گذاری یک تنه و خودکامه سر سازگاری ندارد (علم، ۱۳۸۳)، گوش کن، حرف کارشناسی را گوش کن از همه نخواه چون ندیمه‌ها رفتار کنند تو همه چیز را نمی‌دانی، ولی به قول حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید وقتی کار کارشناسی و راستی پدیدار شود این تملق و دروغ‌ها بی‌فروغ می‌شود و کارشناس‌ها می‌توانند این نور را بیفکنند:

هر آنجا که روشن شود راستی	فـروغ دروغ آورد کاسـتی
پشیمانی آنکه ندارد سود	که برخیزد از بوم آباد دود
بدانگاه یاد آیدت راستی	که ویران شود کشور از کاستی
جهاندار اگر مرغ گردد پیر	ازین چرخ گردون نیابد گذر

اگر ضحاک پرید، بقیه هم می‌پرند.

انوشیروان از پادشاهان خوش نام تاریخ است و در نزد بزرگان ما به حق یا ناحق، خوش‌آوازه، سعدی از او به نیکی یاد می‌کند و همچنین از بزرگمهر. صحنه کارشناسی‌ای از او آورده که به شدت رقت‌انگیز است و مصلحت‌بازی بزرگمهر که در تاریخ ما به خردمندی و کاردانی شهره است، آن هم نزد انوشیروان دادگر و خیلی عادل شنیدنی است. انوشیروان مظهر پادشاهان دادگر است و بزرگمهر مظهر وزیران خردمند و توانا ولی صحنه کارشناسی بسیار تأسف‌بار. بهتر است به سراغ شرح سعدی برویم:

وزرای انوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند و هر یک رایی همی زدند و ملک همچنین تدبیری اندیشه همی کرد. بوزرجمهر را رأی ملک اختیار آمد. وزیران در خفیه پرسیدند که رأی ملک را چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ گفت به موجب آن که انجام کار معلوم نیست و رأی همگنان در مشیت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رأی ملک اولی است، تا اگر خلاف صواب آید به علت متابعت او از معاتبت (سرزنش) ایمن باشم.

خلاف رأی سلطان رأی جستن	به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این	بباید گفتن اینک ماه و پروین

سعدی در این باب مطالب دیگری هم برای گفتن دارد، ولی به همین مقدار بسنده کرده و به جستجوی اندیشه او در زوایای دیگر ساختار سیاسی می‌رویم.

آثار اقتصادی تلون طبع شاه

این مسئله را هم سعدی بحث کرده و هم فردوسی بحث و نقد کرده است و آن مسئله، بی‌رویه و ناامن بودن رفتار سلطان است و به قول سعدی متلون بودن طبع پادشاه است. طبع متلون (رنگ به رنگ) پادشاه عبارتی است که اگر بخواهیم به زبان امروزی آن را بیان کنیم، باید بگوئیم «بی‌قانونی» و اینکه سلطان و افراد قدرتمند، هر کاری می‌خواهند می‌کنند روزی می‌بخشند، روزی مصادره می‌کنند، روزی می‌کشند. ما تجربه کشورهایی را داریم که این کشورها قانونمندی رفتار را تجربه کرده‌اند و فرایندی را طی کرده‌اند تا به قانون‌مداری رسیده‌اند و رفتار تمامی ارکان قدرت و کسانی که قدرت را در اختیار دارند ضابطه‌مند شده است. ولی هنوز کشورهایی را هم داریم که از قانونمندی سرباز می‌زنند. هرچند که به ظاهر قانون دارند و همه ارکان و سازمان‌های رسمی دموکراتیک را وارد کرده‌اند و به کار گرفته‌اند.

کشورهائی که توفیق قانونمند کردن رفتار قدرتمندان را پیدا کرده‌اند، از روابط اجتماعی پیچیده‌ای برخوردارند و مؤسسين واقعی تقسیم کار و تخصص‌گرایی هستند و همراه این تخصص‌گرایی و تقسیم کار برای تنظیم روابط اجتماعی وارد تعریف و تنظیم این روابط شده‌اند و درخور این روابط برای جلوگیری از فرصت‌طلبی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی موازینی را تعریف کرده‌اند و برای نقض این قوانین و تشخیص آن و کیفر ناقضین نیز موازین دیگری و مرجع رسیدگی تعریف کرده‌اند، در تمامی این فرایندها هم در پی تشخیص و تعریف و تثبیت و تحقق منافع خود بوده‌اند و این نکته را دریافتند که باید منافع یکدیگر را به رسمیت بشناسند. مجموعه این کار آئین، قانون و دستگاه رسیدگی کننده به تخلفات، دستگاه قضائی مستقل و ناظر و مجری بی‌طرف نیز دولت بوده است این کشورها تلاش کردند که هرچه بیشتر نهادهایی را تأسیس کنند و بسط بدهند تا هزینه گروهی زندگی و داد و ستد و تعاون مردم کمتر شود و تأمین حقوق مالکیت آنها بر دارائی‌هایشان، سهل‌تر و

آسان‌تر و در نتیجه هزینه تولید و سپس مبادله و در نهایت سود و ثروت‌اندوزی آنها کمتر شود و هر چه در تأمین امنیت موفق‌تر بوده‌اند، ثروت و قدرت‌اندوزتر.

فرض مسلم این کشورها هم این بود که برای سود بردن باید مبادله کنند، به گسترده‌ترین معنی، یعنی انواع مبادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به بیان دیگر، تشریک مساعی می‌خواستند که بهره‌ور باشد چون در تشریک مساعی و تعاون در رفتار، بهره‌وری افزایش می‌یابد و سودهای ناشی از مبادله تحقق می‌یابد و حاصل همه اینها توسعه اقتصادی است و بعد رفاه اجتماعی، دفاع ملی و ... از نتایج چنین توسعه‌ای است و این فرض را هم پذیرفته بودند که توسعه یعنی خلق و ایجاد نهادهایی که بتوانند هر چه بیشتر هزینه‌های اجتماعی اقتصادی - سیاسی مبادله و روابط را کم کند و مبادله را توسعه دهند و هزینه موارد نقض را سنگین کنند تا افراد دست از فرصت‌طلبی بعد از عقد قرارداد بکشند. از خلال اینگونه نهادها و نهادهای پشتیبانی کننده آن، «کارآئین‌هایی» سربرآوردند که نام قانون گرفتند و همراه آن اجراء و داوری دستگاه مستقل با کمترین هزینه. این کار در کشورهایی که توسعه‌یافته‌اند یا قدم‌های موفق‌تری در توسعه برداشته‌اند محقق شده است.

از طرف دیگر، به دلایل متعدد و علل مختلف این امر در کشورهایی مثل ایران اتفاق نیفتاد (رضاقلی، ۱۳۸۵). در کشورهایی مثل کشور ما که امنیت نبود و مبادلات بسط نیافت و تولید شکل نگرفت و اقتصاد در حد اقتصاد معیشتی فرو ماند، و سلطه ایلات بر شهر و ده مستمر شد، در جایی دیگر امکان ادامه حیات نبود، مخصوصاً با فشار کشورهای توسعه‌یافته از بیرون، این کشورها هم به ناچار به امید آنکه بتوانند با نهادها و سازمان‌های کشورهای توسعه‌یافته کاری از پیش ببرند با الگوی برگرفته از آنها شروع به تأسیس سازمان و نهاد کردند، مثل دستگاه قضایی، مجلس قانون‌گذاری و ... و این نهادها چون بستر مناسب و نهادهای متناسب و پشتیبانی کننده نیافتند، از کار افتادند و دچار کژکارکردی شدند و وظایفی را به عهده گرفتند که نمی‌توانند انجام دهند. یکی از مهمترین وظایف این نهادهای قانونی تعریف «رویه‌های اعمال قدرت» است. رویه‌های تعریف شده که بتواند محیط امن ایجاد کرده و موجب کاهش عدم اطمینان شود.

خلاصه آن چنین است که در محیط ناامن هیچ‌کس نمی‌داند چه تصمیمی صحیح است و چه کاری به صلاح است و اگر در یک چنین محیطی تصمیم‌گیری شود احتمال دارد که هزینه آن بسیار سنگین باشد، در این صورت ترجیح داده می‌شود، تصمیم نگیرند، اقدام به تولید نمی‌کنند و مبادله صورت نمی‌گیرد تا دچار هزینه‌های غیرمترقبه نشوند. تعبیر دیگر آن در جازدن دائمی است. از نظر سیاسی و بازار سیاست هم، ورود قانون، رفتارهای سیاسی را قانونمند می‌کند، رفتارهای مفید به حال جامعه را سودمند و رفتارهای زیانمند را پرهزینه می‌کند و احتمال سوءاستفاده از قدرت نظامی را صفر می‌کند و کنترل خشونت قانونمند می‌شود.

در بازار سیاسی کارآمد طرفین مبادله اقدام به مبادله می‌کنند و از مبادله سود می‌برند، کسی رأی می‌خرد و در قبال آن تعهد انجام کار می‌سپارد و کسی رأی می‌دهد و در قبال آن از انجام تعهدی منتفع می‌شود. کسی که رأی خریده، اگر توفیق نیابد که به تعهد خود عمل کند باید صحنه را ترک کند، بدون هزینه و بدون جنگ و خونریزی، زیرا در این صورت هزینه را برای ملت سنگین می‌کند. در بازار سیاست کارآمد که اقتصاد را نیز

کارآمد می‌کند، اگر کسی تعهد سپرد یا انجام می‌دهد یا صحنه را ترک می‌کند. اگر این امر نتواند محقق شود، یعنی این بازار سیاسی ناکارآمد است و بسیار پرهزینه و قطعاً اقتصاد را هم به بن‌بست‌های غیرتوسعه‌ای خواهد برد و اقتصاد ناشی از بازار سیاست ناکارآمد، اقتصاد رانتی است و به نفع طبقه حاکمه. اگر قانون و رویه‌های قانونی در اجراء نبود به گفته سعدی با طبع متلون پادشاه روبرو هستید، امروز تعهد می‌کند، فردا کار دیگر می‌کند و پس فردا کار دیگر، در این صورت پادشاه هر کاری می‌خواهد می‌کند و کسی هم نمی‌تواند او را پاسخگو کند و به همین جهت گفته‌اند به لحاظ تاریخی حکومت‌های ایران «مسئولیت ناپذیرند» و در نتیجه مردم هم، «حکومت ناپذیر» چون مشروعیت اجرائی حکومت را نمی‌پذیرند و همراهی نمی‌کنند و هزینه اداره کردن آنها فوق‌العاده سنگین می‌شود.

حالا ورود در بازار سیاسی از این زاویه کنیم و ببینیم سعدی چگونه می‌گفت و می‌دید که به طبع متلون پادشاه نمی‌توان اعتماد کرد. نام باب اول گلستان، «در سیرت پادشاهان» است، خواجه نظام‌الملک توسی هم کتابی نوشته به نام «سیر الملوک» که سیر جمع سیرت است به معنی روش‌ها و اوصاف پادشاهان که درواقع بحث پیرامون سیاست حکومت و کشورداری امروز است.

در سطر اول، داستان اول، همین که عنوان باب تمام می‌شود به عوض بسم‌الله، سعدی می‌گوید: پادشاهی به کشتن اسیری اشاره کرد...» البته در یکی دیگر از داستان‌ها می‌گوید: «پادشاهی به کشتن بی‌گناهی اشارت کرد...». در هر صورت آن اسیر چون هیچ ابزار دفاعی، حقوقی، قانونی، مادی برای دفاع از خود نداشت، «... در حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت، که گفته‌اند هر کس دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید...» شروع کرد به فحاشی، یکی از راه‌های شناخت روابط اجتماعی عادلانه و تأمین حقوق قانونی افراد نگاه به تأسیسات و سازمان‌های حقوقی و مجموعه حقوق است به اضافه نحوه اجرای آن که از خود زراد خانه حقوقی مهمتر است، و همین طور هزینه اجرا. ممکن است شما، ده‌ها میلیون کتاب حقوقی و دانشکده، دانشجو و استاد حقوق داشته باشید ولی در اجرا، اصلاً لحاظ نشود و در اجرا زور و قدرت چانه‌زنی طرفین کارساز باشد و طرفین بنا به قدرت چانه‌زنی در ماهیت دعوا رخنه کنند و در ماهیت دعوا تأثیر بگذارند و حقوق یکی از طرفین زایل شود. در اینجا آنقدر هزینه داد و ستد و تعاون سنگین می‌شود که افراد صلاح خود را در عدم انجام کار می‌بینند تا از عواقب آن در امان باشند، البته در این حالت کار تولیدی کمتر می‌شود و فعالیت‌های بازار به سمت توزیع مجدد و دلالی و رانت حرکت می‌کند.

وقتی جامعه به سمت روابط عادلانه حرکت می‌کند که دست کم مجموعه قوانینی داشته باشد و دستگاه قضایی مستقل، دستگاه قضایی نباید شعب خاصی داشته باشد که پرونده‌های سیاسی را جهت نقره داغ کردن یا تبرئه به شعب خاص بفرستند، این از حیث سیاسی است، از حیث عمومی، طرفین نباید بتوانند بر ماهیت دعوا و فرایند آئین دادرسی تأثیر بگذارند، اجرای دادگستری نباید تحت تأثیر قدرت اقتصادی طرفین یا قدرت سیاسی طرفین قرار گیرد و قدرت اجرای بعضی از احکام را اصلاً نداشته باشد و مسائل بیشمار دیگر. به قول

امیرالمؤمنین علی که درود خداوند بر او باد جامعه مورد پسند خداوند آن است که مظلوم بدون لکنت زبان بتواند حقوق خود را از ظالم بستاند، نه اینکه نتواند و به فحش متوسل شود.

یکی دیگر از ابزارهای عمیق در شناخت همه ابعاد جامعه «زبان» است، زبان جزء اعمال و کردار و کنش افراد در روابط اجتماعی است، درواقع زبان در مجموع محصول کنش جمعی و دریچه‌ای است برای ورود به «وجدان جمعی» جامعه، تمامی اجزاء فکری، عملی، اخلاقی، زیباشناختی جامعه در زبان منعکس است، در زبان جمعی که از ذهن جمعی تراوش می‌کند.

از این زاویه زبان ابزاری است برای ورود به جامعه، اگر ما یک مجموعه‌ای ادبی از هر زمانی داشته باشیم که برگردان‌کننده ذهن جمعی باشد (چون مجموعه ادبی وارداتی هم داریم) می‌توان به ظرافت، آن جامعه را بازشناسی نمود، فرق است میان یک زبانی که مجموعه ادبیات حماسی - جنگی دارد، همراه مجموعه ادبی حاکی از کوشش و تلاش و تولید و جسارت و اختراع و ابداع و حقوق مالکیت معنوی و الی آخر، تا یک مجموعه‌ای که اصلاً از این اوصاف در زبان خود ندارد، بلکه بعکس مشحون است از ادبیات جامعه ایلی - غارتی که ایلی وصف سیاسی است و غارتی وصف اقتصادی، آن وقت در این مجموعه نه قانونی هست نه نظام قضایی تعریف شده، نه به اصطلاح امروزی قانون اساسی که تکلیف مردم را با حکومت روشن کند نه کتاب قانونی و صد هزاران «نه» دیگر، بعد در یک زمانی که اینها را وارد می‌کنند، معلوم است که کار نمی‌کند، حالا اگر از سوئیس آورده باشند یا از بلژیک، یا قانون مدنی فرانسه باشد، یا حقوق الهی چون نمی‌تواند با عرف و نهادهای عرفی و سازه‌های ذهنی و روابط اقتصادی و منافع اقتصادی قدرت‌های اقتصادی و گروه‌هایی که قدرت چانه‌زنی دارند پیوند بخورند و مورد پشتیبانی تمامی نهادهای پشتیبانی‌کننده قرار گیرند. باری، فراموش نکنیم که زبان گفتاری، جزئی از رفتار اجتماعی است، در این صورت «فحش»، «طنز» (یعنی جوک‌سازی و مسخره کردن)، نفرین، معنی پیدا می‌کند، در زبان گفتاری عامیانه ایرانی‌ها فحاشی بسیار زیاد است، بعید می‌دانم زبانی، از زبان ما، در فحاشی غنی‌تر باشد، مهمترین علت این رفتار، ناتوانی در احقاق حق به صورت واقعی و عملی است، سعدی می‌گوید: هر کس دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید. یعنی آخرین رفتاری را که می‌تواند بروز دهد، انجام می‌دهد آن هم در وقت نومیدی، وقتی که از احقاق حق نومید می‌شود. شروع به فحش دادن و نفرین کردن، می‌کند. سعدی در همین باب از درویش مستجاب‌الدعوه‌ای یاد می‌کند که به بغداد آمده بود، حجاج بن یوسف او را خواند؛ کسانی که با تاریخ ما خوب آشنایی دارند، می‌دانند که ضحاک در ایران مظهر خونریزی است و بی‌رحمی، و حجاج بن یوسف در تاریخ اسلام. حجاج از درویش خواست دعایی در حق او بکند. درویش گفت: خدایا جانم بستان. حجاج گفت: این چه دعایی است که در حق ما می‌کنید؟ درویش گفت: دعایی است در حق تو و جمله مسلمانان. اینکه تو بمیری و بیش از این ظلم نکنی و مستوجب عقاب بیشتر نشوی و مردم هم از دست تو بیاسایند. که این حداکثر چیزی است که به عنوان احقاق حق در نظام‌های سیاسی منطقه می‌شد بدان متوسل شد. سعدی در همین داستان در یک بیت عربی بدین مضمون می‌گوید که انسان وقتی از حق خودش محروم می‌شود و از احقاق آن مأیوس زبان‌درازی می‌کند زبان او دراز می‌شود.

و آخرین ابزار هم فحاشی. آن اسیر هم شروع به فحش دادن کرد، شاه پرسید: چه می‌گوید؟ یکی از وزاری «نیک محضر» گفت شما را دعا می‌کند. گفت: پس ببخشیدش، سپس در دربار بحث بالا گرفت که شما گزارش درست ندادید، این فحش می‌داد و شاه از اصل قضیه آگاه شد. بالاخره سعدی از زبان شاه می‌گوید: «این دروغ مصلحت‌آمیز / به از آن راست فتنه‌انگیز». خوب، هم گفت بکشند بی‌دلیل، هم گفت رهایش کنند بی‌دلیل و بی‌قانون و هم دروغ مصلحت‌آمیز را تجویز کرد.

دروغ، گزارش خلاف واقع است برای پنهان‌کاری و درنهایت فرصت‌طلبی از قراردادهای اجتماعی و درواقع بیانگر نوعی ناامنی و کاهش اطمینان است، مبادله و روابط اجتماعی را در اصل پرهزینه می‌کند و درنهایت مبادله را تعطیل می‌کند یعنی مشارکت و افزایش بهره‌وری را مسئله‌دار می‌کند و در عرصه حیات و اقتصاد به تولید صدمه می‌زند و با افزایش خود، هزینه تولید را به سمت کاهش سوق می‌دهد. ولی در عین حال، در جوامع استبدادی دروغ یکی از ابزارهای ضروری برای گریز از تنگناها است. مخصوصاً دروغ و تزویر و کلی‌گویی، تملق، مبهم‌گویی کارشناسی!! سعدی و شاه این دروغ را تجویز کردند. این دروغ رفتار زبانی است که می‌توان مزورانه در زیر آن پنهان شد و نفس کشید. اینها آخرین ابزارهای دفاعی هستند و درنهایت توکل غیرعارفانه و از روی ناچاری، شما به مرور که در تاریخ به عقب برمی‌گردید حجم دعاها بیشتر افزایش پیدا می‌کند، برای همه چیز دعا داریم، برای سفر از دست دزد، شب برای دزد، برای دندان درد، زانو درد، ... و به مرور که بتوانیم با نهادهای اجتماعی و تکنولوژی اینها را درمان کنیم از سطح این گونه ادعیه کاسته می‌شود. به بیان روشمند و نظری نهادگرایان هرچند قراردادها در روابط اجتماعی به سمت خوداجرایی بیشتر بروند و تحقق آنها کم‌هزینه‌تر باشد دروغ بیشتر از روابط اجتماعی رخت برمی‌بندد (نورث، ۱۳۷۷) چون شاه انگلستان نمی‌تواند به کشتن کسی اشارت کند و در حال خوش آمدن کسی را ببخشد این کارها، کار شاهان و بزرگان خاورمیانه است.

در داستان پانزدهم گلستان، سعدی برای نشان دادن ناامنی و تلون پادشاه و نبود قانون و نبود رویه اطمینان‌بخش کم‌هزینه برای اعمال قانون و تضییع ارزش کار خردمندان و کارشناسی از دو طرف وارد بحث و استدلال می‌شود. مسئله این است که یک وزیر با کفایت معزول می‌شود، این وزیر به حلقه درویشان وارد می‌شود و با آنها دل خوش می‌شود و دوباره که شاه او را به کار دعوت می‌کند، او هم در جواب می‌گوید که «معزولی به نزد خردمندان به که مشغولی...».

نکته جالب توجه این است که کسی که از بام سیاست یک مرتبه به نزد درویشان می‌رود و کنج عافیت و سلامت را در ترک درگیری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌بیند، چقدر محیط باید برایش چندان‌آور و بدآوازه باشد که یک آدم با کفایت اخلاقی اینگونه از آن دوری گزیند.

سعدی اینجا از جانب خودش و نه از جانب دو طرف مسئله می‌گوید:

آنان که به کنج عافیت بنشستند	دندان سگ و دهان مردم بستند
کاغذ بدریدند و قلم بشکستند	وز دست و زبان حرف گیران رستند

بعد در جای دیگر می‌گوید: «بخت و دولت به کاردانی نیست» و چون با محیط ایران آشناست می‌گوید:

اوفتاده ست در جهان بسیار	بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار
کیمیایگر بغصّه مرده و رنج	ابله اندر خرابه یافته گنج

و سپس ملک می‌گوید که ما را خردمندی کافی باید تا تدبیر مملکت را بشاید، گفت: ای ملک نشان خردمند کافی جز این است که به چنین کارها تن در ندهد. درواقع این یک بیان تلخ از این تجربه تاریخی است که کسانی که کار دانند به خاطر آلودگی بیش از حد عرصه سیاست از آن می‌گریزند و کسانی که می‌مانند، صلاح خود را در مراعات هزار جانب جز کار می‌دانند و به قول امام محمد غزالی کلفتی نان را می‌گیرند و نازکی کار را یعنی به دنبال رانت، و برای عدم درگیری با پادشاه رعایت سکوت و تعظیم و تملق و استفاده از ابزارهای مشابه و در همین حکایت سعدی بعد از آوردن مثال سیه گوش که فوق‌العاده جذاب است که حاکی از ناامنی زیاد در جوار شیر است برای بسط نظر خود و اعلام ناامنی می‌آورد: «... افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته‌اند از تلون طبع پادشاه بر حذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و وقتی به دشنامی خلعت دهند و آورده‌اند که ظرافت بسیار، هنر ندیمان است و عیب حکیمان. و جالب این که جماعت رانتی را به دهان سگ تشبیه می‌کند و می‌گوید در صورت لزوم آدم را پاره می‌کنند، نمی‌گوید دهان سگ را بستند می‌گوید دندان سگ را بستند.

درواقع یکی که می‌خواهد سر کاری بماند چقدر ظرافت و ریزه‌کاری‌های لطیف که کار ندیمان است باید از خود نشان بدهد تا بتواند بماند و این هم البته برای خردمندانی که می‌خواهند ادای مسئولیتی بکنند عیب محسوب می‌شود. سعدی در داستان بعدی همین ناامنی و تلون رأی پادشاه را پیگیری می‌کند و داستان کسی را می‌آورد که تخصصی داشت و می‌خواست سر کار دولتی برود و سعدی او را می‌گفت که از کار حکومتی کناره بگیرد. بعد نقل می‌کند که گفتم: عمل^۵ پادشاه دو طرف دارد: امید و بیم یعنی امید نان و بیم جان و خلاف رأی خردمندان باشد که بدان امید در این بیم افتادن.

بحث بین سعدی و دوستش در می‌گیرد و او به سعدی می‌گوید، اینقدر نسبت به دستگاه حکومتی بدنظر نباش و منفی بافی نکن، آدم سالم کاردان بیمی از گزند ندارد. تو پاک باش و از کسی باکی نداشته باش، زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ. سعدی می‌گوید تو تجربه نداری و نمی‌دانی و «حکایت آن روباه مناسب حال تست که دیدنش گریزان و بی‌خویشتن افتان و خیزان، کسی گفتش چه آفت است که موجب چندان مخافت است؟ گفت شنیدم شتر را به سخره می‌گیرند (برای بیگاری می‌برند). گفتند ای شیفته لایعقل شتر را با تو چه مناسبت و تو را با او چه مشابهت؟ گفت: خاموش! که اگر حسودان بغرض گویند شتر است و گرفتار آیم که را غم تخلیص من باشد تا تفتیش حال من کند؟ البته شبیه همین داستان با کمی فرق در منابع مختلف و از جمله

^۵ - عمل در اینجا معنی شغل و کاری است که شاه می‌دهد و می‌فرماید.

کلیله و دمنه تکرار شده است که آنقدر این تشکیلات بی‌ضابطه و بی‌حساب و کتاب است که اگر نابجا هم گرفتار شوی تا بیایی خلاص شوی بسیار طول می‌کشد و شاید هم خلاصی‌ای در کار نباشد.

وقتی که بحث سازمان‌ها و دانش رسمی و دانش ضمنی که حین انجام کار آموخته می‌شود، و رقابت علم به صورت غیرمستقیم و رقابت سازمان‌ها به صورت مستقیم، آورده شد که سازمان‌ها موجب گسترش علم و تنوع علم و گسترش فعالیت و تنوع فعالیت می‌شوند و یکی از عوامل مهم تخصص‌گرایی و تقسیم کار هستند.

اگر در نظام حکومتی که خود سازمان است، امنیت برقرار نباشد و رویه‌های قانونی حاکم نشود که برقرار شدن آن هم مشروط به عللی است که اینجا به صورت گذرا به پاره‌ای از آنها اشاره شد، «فرصت‌طلبی» و «رانت‌خواری» بیش از سازمان‌های دیگر پا می‌گیرد و در پی این فرصت‌طلبی، دانش و تخصص‌اندوزی برای ارتقاء سازمان نزدیک‌تر کنند و از امکانات درآمدی و ارتباطات درآمدی و منزلت سیاسی – اجتماعی منجر به ارتباطات اقتصادی بیشتر استفاده کنند، و این امر جای رویه‌های قانونی متکی بر دانش را می‌گیرد و سر کار آمدن و رفتن رویه‌های کارشناسانه خود را از دست می‌دهد، ناامنی شغلی و وابستگی آن به ائتلاف‌های زودگذر سیاسی اوج می‌گیرد و صحنه به این شکل در می‌آید که سعدی به تصویر کشیده است.

باری، سعدی به نفع هر دو جنبه مسئله یعنی کار کردن و کار نکردن در دستگاه دولتی استدلال می‌کند و درنهایت قبول می‌کند و وساطت می‌کند و دوستش سرکار می‌رود و ستاره اقبالش می‌درخشد تا اینکه عیب‌گویان و خرده‌گیران و حسودان و رانت‌خوران وارد معرکه می‌شوند و تحمل او را نمی‌کنند و زندانی می‌شود و املاک موروثی او هم مصادره می‌شود. بعد سعدی می‌گوید در این نظام سیاسی اینگونه است که:

نبینی که پیش خداوند تخت	تواضع‌کنان دست بر برنهند
چو بینند کارش ز دست اوفتاد	همه عالمش پای بر سر نهند

تصویرهای سعدی از نظام سیاسی ایران در تجربه‌های ثبت شده تا آن زمان خیلی هولناک است، بی‌اخلاقی و تزویر صرف و درنهایت سعدی دستگاه حکومتی را به «سورخ کژدم» تشبیه می‌کند و می‌گوید:

ندانستی که بینی بند بر پای	چو در گوشت نیامد پند مردم
دگر ره گر نداری طاقت نیش	مبر انگشت در سورخ کژدم

این تعبیر از طرف سعدی که دستگاه حکومتی را چون «سورخ کژدم» می‌داند فوق‌العاده قابل تأمل است، حکومتی که از طرف اهل سنت نیز باید خلیفه خدا یا خلیفه رسول خدا باشد و آراسته به هزاران صفت محبوب و دوست‌داشتنی، کارش در تاریخ یک کشور اسلامی به جایی کشید که یک مسلمان متعبد و عارف کامل و ادیب بی‌نظیر و متکلمی که به گفته خود حریفی در میدان بلاغت ندارد، آن را به سورخ کژدم تشبیه می‌کند و می‌گوید هر کس وارد این عرصه می‌شود باید طاقت نیش داشته باشد، چون این دستگاه تأمین عدالت و امنیت و رفاه جامعه نیست بلکه «سورخ کژدم» است، با اینکه اعتقاد دارد و با صراحت می‌گوید، رعیت برای اطاعت

سلطان خلق نشده بلکه سلطان وظیفه دارد برای مردم آرامش و رحمت ایجاد کند. درخصوص تلون طبع پادشاهان سخن او را در باب هشتم بیفزاییم که: بر دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل شود و این به خوابی متغیر گردد. خیلی ظرافت و دقت در این تعبیر است که «آن به خیالی مبدل شود» یعنی یک سوء ظن بی پایه می تواند تمام مبانی اعتماد ساخته و پرداخته شده را تغییر دهد، شاه عباس کبیر چهار پسر خود را به همین سوء گمان کشت.

در هر صورت، تلون طبع پادشاه به معنی بی قانونی و بی رویه ای که منجر به کاهش امنیت شود و اینکه دستگاه حکومت تشبیه شود به «سوراخ کژدم» اینها واقعیت سیاسی ایران را تا آن زمان بیان می کند و همین مسئله را با کارشناسی کارشناسان کنار هم گذاشتیم و نظر فردوسی را هم آوردیم و این نکته سعدی را هم بر آن می افزاییم که مکرر و به صورت های مختلف می گفت که «ملک از خردمندان جمال پذیرد» یعنی نظام کارشناسی توانمند موجب جمال و کمال و هنرمندان در روز «میدان» به کار حکومت می آیند همچون اسب لاغر میان و اسب رزم و نه گاوپرواری، اینها اصطلاحات خود سعدی هستند که قشر کارشناس غیرهنرمند را به گاوپرواری تشبیه کرده بود که از نعمت حکومت بهره می برند و خدمت نمی کنند و فردوسی به صورت عکس وارد این قضیه شده می گوید اگر افراد بی مایه به حکومت برسند و دستگاه کارشناسی را در دست خود بگیرند، حکومت به خاطر وجود رقبای دیگر (که گفته شد) فرو می افتد، فردوسی می گوید؛ دومین عامل سقوط پادشاهان این است که:

دوم آنکه بی مایه را بر کشد ز مرد هنرمند برتر کشد

به هر روی، غرض از بسط این مطالب بهره برداری از آن و شکافتن نهادهای تاریخی است که در عدم توسعه ایران خدمت بسزایی کرده اند.

ساختار نهادی و الگوی تعامل اقتصاد و سیاست

تا اینجا بحث سعدی این بود که حکومت و دستگاه کارشناسی آن وظایف اصلی خود را انجام نمی دهند بلکه عکس آن را انجام می دهند و موجب ضرر و زیان و عدم توسعه و حیف و میل اموال ملی می شوند. حال برگردیم از یک زاویه دیگر نگاه کنیم.

مسئله اصلی همه جوامع در طول تاریخ و هم امروز «کنترل خشونت» است. هر جامعه ای در مرحله نخست باید بتواند خشونت را کنترل کند و اگر چنین کند امنیت را به ارمغان می آورد و فرض بر این است که در عدم خشونت، تولید سامان گیرد و مبادله و تقسیم کار صورت پذیرد و در نهایت توسعه امکان پذیر شود.

بعد از این مرحله، مسئله بعدی تعاون و نحوه تشریک مساعی افراد جامعه است که اینها مطابق چه ضابطه ای با یکدیگر وارد مبادله شوند و با هم کار کنند که کارکردشان با صرفه باشد. این در وقتی است که در مجموع بتوانند، مبادله ای کم هزینه داشته باشند تا تعاون آنها بهره ور باشد، درواقع نظام دولتی یا سازمان دولتی خودش

یک مجموعه است در صورتی می‌تواند وظایف خودش را انجام دهد که به هیأت جمع و به صورت سازمان بتواند هماهنگی خوبی با مجموعه درونی و بیرونی خود داشته باشد. درواقع فرض بر این است که با پیدایی دولت و حکومت، خشونت کنترل شود یعنی امنیت پیدا شود و با تشکیل سازمان حکومت چه سلطنتی و چه غیر آن، و تجهیز این سازمان به افراد کارشناس بهره‌وری خودش و جامعه افزایش یابد و باب توسعه باز شود، سعدی به ما می‌گوید دستگاه حکومتی ایران فاقد این دو صفت و کارکرد اصلی بوده است، البته چرایی آن را نمی‌گوید و ما هم توقع آن را نداریم که او در آن روز به دستگاه‌های تحلیلی امروز مسلط بوده باشد و جواب این مسئله را بدهد، البته به شیوه خود شرح می‌کند. من اعتقاد راسخ دارم که اگر در آن روز جایزه نوبل بود، در اقتصاد سیاسی که جنبه تاریخی داشته باشد با هزاران ویژگی دیگر، فردوسی جایزه نوبل می‌گرفت. آن هم، چند تا، هر کدام هم برای زاویه خاص و فکر بدیع او، و سعدی هم به خاطر نقدهای بسیار دقیق سیاسی و بیان فوق ادبی پرپیچ و خم که زهر مسئله را گرفته یک جایزه نوبل می‌گرفت که البته بیش از این می‌بایست.

درخصوص حکومت‌ها و مسیر طی کرده آنها محققین به ما می‌گویند از وقتی جوامع بشری بوجود آمدند و کمی بسط پیدا کردند، در داخل آن جوامع کارشناسان خشونت پیدا شدند که با خشونت مازاد تولید جامعه یا بیشتر از آن را به کمک زور از مردم می‌گرفتند، البته در زمینه برداشتن تولید جامعه، انحصار رانت برای خودشان بوجود می‌آوردند و با همین رانت هزینه کنترل جامعه را تأمین می‌کردند و تا اندازه‌ای امنیت ارائه می‌کردند، اگر می‌توانستند این حکومت‌ها دو سر طیف بودند یک سر طیف خشن‌تر و سر طیف دیگر کمی ملایم‌تر. آن سر خشن‌تر که امنیتی ارائه نمی‌کرد را راهزن سیار نام گذارده‌اند و آن سر طیف دیگر را که تا اندازه‌ای امنیت ارائه می‌داد را راهزن ساکن (اولسن، ۱۳۸۲). منافع راهزن سیار در این بود که بگیرد و ببرد و بخورد و تخریب کند. شبیه ابتدای کار مغول، راهزن ساکن منافعش در این بود که حداقل خدمات امنیتی ارائه دهد تا حداقل تولید صورت گیرد و برای مشتریان خود کمتر عدالتی و امنیتی تأمین کند تا تولیدی صورت گیرد تا بتواند باج و خراج بستاند و این مثل بقیه دولت‌های ایلی ایران. آرام، آرام و به تدریج حکومت‌های راهزنان ساکن تبدیل به سلطان حداکثرکننده سود رسیدند و صندوق رانت با ثبات‌تری تشکیل می‌شود با دستگاه حکومتی سامان‌یافته‌تر. و هیأت حاکمه منافع خود را در آن می‌بینند که بخورند و با هم کنار بیایند و میان خود امنیت و قرارداد و حقوق را برقرار کنند، این شبیه حکومت‌های سلطنتی است و آدم‌های این دستگاه منافع خود را در آن می‌بینند که با یکدیگر در صلح مسلح زندگی کنند و در صورتی که هر کدام از آنها به دلایلی و عللی دارای قدرت چانه‌زنی بیشتر می‌شدند، حقوق مالکیت را به نفع خود تغییر می‌دادند، این اتفاق به تدریج به نفع اقشار تجارت پیشه و صنعت‌گر پیش آمد و به تدریج قدرت چانه‌زنی بیشتر پیدا کردند و منافع خود را در آن دیدند که تغییراتی در داخل حکومت بدهند و در داخل حکومت حاکمان حداکثرکننده سود، پویایی و تحرک بیشتری بوجود آمد که به تدریج به انتهای مرحله سوم می‌رسیم. در این حالت که دولت به عنوان یک سازمان با پویایی در داخل خودش بوجود آمد، افرادی در رأس پدید آمدند که منافع مشترک گروهی خالص برای تعقیب داشتند و در ضمن تابع مطلوبیت فردی نیز برای تعقیب داشتند. این هماهنگی بین اعضا

تمرین هماهنگی است که کم‌کم به صورت قرارداد و عرف قراردادی به دیگران نیز سرایت کرد و دایره قراردادها و رعایت آن بسط و نفوذ خود را ابتدا در میان اعضاء گسترش داد و خشونت را میان دست کم اعضاء حاکمیت قابل کنترل می‌کند و کم‌کم به کل جامعه بسط می‌دهد. با از میان رفتن خشونت مطلق و پیدایی خشونت نسبی، ظهور نظم اجتماعی تجلی پیدا می‌کند که معمولاً همراه با شناخت و تحکیم و بسط حقوق مالکیت انحصاری است که درواقع به تدریج همراه انقلاب اقتصادی اول رخ داد.

این پیدایی حقوق مالکیت انحصاری و خصوصی برای پیدایش توسعه فوق‌العاده مهم بود. چون چسب همه توافقات است، یعنی به رسمیت شناختن منافع یکدیگر در عرصه مبادلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی. در چنین حالتی منافع همگان در این قرار می‌گیرد که ارزش دارایی‌های خود را بالا ببرند و از طریق تشویق تجارت و تخصص و تقسیم کار و افزایش بهره‌وری این کار را می‌کنند و البته این هم یک طیف دارد که به تدریج پیشرفت می‌کند، از پادشاهی‌های قدرت‌مدار اولیه شروع می‌شود و با تمرین‌های ابتدایی پارلمانی، که درواقع پارلمان‌های اشرافی سابق مثل مجالس اعیان هم که خود دنباله گروه‌های حاکم و ثروتمند و متنفذ قبلی هستند یک سر طیف را تشکیل می‌دهند تا می‌رسد به تثبیت پارلمان‌های اعیانی و به تدریج بسط پیدا می‌کند به نمایندگان مردم. مثلاً حزب کارگر انگلستان که محصول دوران صنعتی و کارگری بود.

از روزی که نخستین نماینده را این حزب به پارلمان فرستاد تا روزی که دولتی تشکیل داد تقریباً صد سال طول کشید. انتهای این دوره، حکومت‌های دموکراتیک را دربرمی‌گیرد (نورث، والیس، وینگاست، ۱۳۸۷)، و از آینده هم چیزی نمی‌دانیم. این اجمال نظام‌های حاکمه بود که آورده شد. رأی شیخ اجل ما سعدی در این است که حکومت‌های ایران چیزی هستند، متحرک بین دو سر طیف، راهزن سیار و راهزن ساکن.

اگر شاه عباسی پیدا شود، نزدیک به راهزن ساکن یا کمی پیشرفته‌تر می‌شود و اگر نادری پیدا شود نزدیک به راهزن سیار مثل دوره ایلخان، مغولان، قاجاریه و ... در مجموع نهادهایی که دولت‌های ایلاتی برای ما به ارث گذاشتند اجازه ندادند که حتی ما با قاطعیت وارد مرحله سوم شویم که حداقل میان ارکان عالی‌ه مملکتی و رجال درجه اول حاکمیت مالکیت انحصاری و صلح مسلح برقرار شود این داستان مصادره‌ها و قتل‌های رجال مملکت میان خود شاهان مثل نادر و لطفعلی‌خان و خاندان درجه یک آنها مثل پسر نادر و افراد درجه اول زندیه تا نخست‌وزیران و ... تا انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرد و در آینده نیز هیچ تضمینی کسی نمی‌تواند بسپارد.

در همین دوران قاجار چقدر مصادره صورت گرفت، انواع مصادره‌های سیاسی و اقتصادی و قتل‌های واقعاً عجیب و خفت‌بار برای مرتکبین آن و کسانی که بر آن نظارت می‌کردند یعنی بقیه اقشار مملکتی. در میان اعیان هم امنیتی برقرار نبود چه رسد به مردم، سرنوشت میرزاابراهیم کلانتر نخست‌وزیر آقا محمدخان هم‌طراز بود با قتل قائم‌مقام به عهد محمدشاه، قتل میرزاتقی‌خان به عهد ناصری، حصر مصدق به عهد پهلوی ننگین‌تر از قتل افرادی همچون شهید مدرس و دیگران مثل سردار اسعد بختیاری و غیره. هیچ‌کس نمی‌تواند تضمین بدهد که صحنه‌های باغ گلستان و حمام فین و احمدآباد تکرار نشود. اصلاً بحث گروه و شخص نیست، بحث سیر تاریخی

و سرنوشت‌سازی نهادهای تاریخی است، این روی تاریخ جای هیچ افتخاری نمی‌گذارد و امیدواریم که حال و آینده افتخارآفرین باشد.

نادرشاه را شب در چادر کشتند، مگر شاه نبود و ۱۶ سال بین ایلات درگیری بود تا کریم‌خان توفیق سرکوب کردن دیگران را پیدا کرد. لطفعلی‌خان گرفتار آغامحمدخان شد و از وسط او را دو نیم کردند، آغا محمدخان خودش در چادرش به خاطر یک قاچ خربزه کشته شد. احمد شاه را انگلیسی‌ها بردند و رضاشاه را آوردند و بردند و پسرش را آوردند و ... این چه شاهی است و وزارت و این چه امنیتی است شیخ ما سعدی در این باب نکته‌ای می‌گوید بس دردناک که انسان احساس خفت شدید می‌کند.

سعدی وقتی این حالات را می‌دید و در تواریخ، میراث گذشته را می‌کاوید می‌گفت: «**گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام**». در واقع گدایی را در عمق، ارزشمندتر از اینگونه پادشاهی دانسته، چقدر یک نظام سیاسی باید خفت‌بار باشد که یگانه‌ای چون سعدی آن را با این عبارت توصیف کند که گدایی و دریوزگی از این سلطنت بهتر است. دیگران هم بهتر از این نستوده‌اند، جالب اینکه سعدی باز می‌فرماید که همه چیز، منظور بد و خوب، از نظام سیاسی نشأت می‌گیرد که الناس علی دین ملوکهم! (که مردم بر دین پادشاهان خودند. حافظ هم در همین زمینه‌ها تعبیر رسایی دارد به عنوان مثال:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است کلاهی دلکش است اما به ترک سرنمی‌ارزد

در ادعیه عوامانه، دعای «عاقبت بخیری» دعای فوق‌العاده دلچسب است، برای همه و در ایران برای حاکمان. هر چه حاکمان «نیک سرانجام‌تر» باشند، معنی امنیت بیشتر، نظم بیشتر، توسعه بیشتر، رفاه اجتماعی بیشتر می‌دهد. ببینید با کسی به سن من وقتی که در ایران به دنیا آمده است، فقط این چیزها را به چشم خود دیده یا یکی از آنها که به صورت زنده دیده‌اند برایم گفته‌اند بردن احمدشاه، آوردن رضاشاه، بردن رضاشاه که معروف شده بود به «پدر ملت ایران» و میرزاده عشقی هم که در سرایش اشعار سیاسی بسیار توانا بود و به دست رضاشاه کشته شد، سروده بود که:

پدر ملت ایران اگر این بی‌پدر است به چنین ملت و روح پدرش باید...

واقعاً بعضی از این گداها هم گداوند و هم بدفرجام و این فرهنگ و این تاریخ است. برگردیم، بعد از بردن رضاشاه و آوردن پسرش و بعد، کودتا و بعد رفتن پسرش. بعد رئیس‌جمهور اول که به هر صورت به کشور بیگانه گریخت و بعد دومی که با نخست‌وزیرش در یک حرکت تروریستی شهید شدند و بعد واقعه هفت تیر و سرانجام آن دیگری و اینها در این تاریخ اتفاق می‌افتد و در روابط اجتماعی این فرهنگ. این

امام محمد غزالی در نصیحه‌الملوک بحث مفصلی دارد به گونه‌ای که حکومت را ربط می‌دهد به بدنه اجتماع و به دنبال این می‌گردد که کدام مقصرند، او مردم را هم مقصر می‌داند ولی درنهایت گریبان حکومت را می‌گیرد چون قدرت تعریف قانون و اعمال آن و کنترل خشونت را دارد.

نهادهای عالی‌مرتبه این کشورند که اینگونه کار می‌کنند، شما در هر موضعی غیر از موضع خیانت و استعمار بایستید و دلسوزانه نگاه کنید، خروجی‌ای بس نامبارک است و از طرف دیگر، نشان دهنده این که اصلاح این وضعیت و حرکت به سمت توسعه چقدر دشوار و چقدر ضروری است. اگر شما به صورت ساختارگرای خلی جبری یا حتی ملایم نگاه کنید، خواهید گفت، این موقعیت‌ها با این وظایف و با این نهادهای پشتیبانی‌کننده و این منزلت و این مجموعه فرهنگی، همین خروجی‌ها را دارد، کمی، ملایم‌تر بگویم، نهادهایی وجود دارند که اینگونه تولیداتی دارند آنها را می‌بایستی شناخت و اصلاح کرد، جابه‌جا شدن افراد تنها مشروط بر این آشنایی مفید است.

اکثر چپ‌های آلمان بعد از جنگ دوم تلاش می‌کردند از کار هیلتر و برآمدن او در آلمان سر در بیاورند که این چه استثنایی بود و شرایط چگونه او را تولید کرد و او چه سهمی در آن داشت. کتاب‌های هانا آرنه و اریک فروم و مانس اشپرر را ملاحظه بفرمایید.

واقع این است که سازمان‌ها که مهمترین آنها سازمان حکومتی است، در داخل خود هماهنگی لازم را به دید سعدی نداشته‌اند و همه توطئه علیه یکدیگر بوده است و نظام کارشناسی مطلوب را هم پرورش نمی‌داده که ملک از خردمندان جمال گیرد و اینکه برای روزهای سخت اداره کشور اسب لاغر میان رزمی می‌خواهیم و نه گاو رانتي. در داخل سازمان‌های رسمی، نهادهای غیررسمی، تشکیل می‌شود که اینها مهمترین بخش میراث گذشته فرهنگی هستند و همین‌طور نهادهای غیررسمی بیرونی که از طریق کل فرهنگ منتقل می‌شود. به هر روی سعدی در زمان خودش اینها را می‌دیده و موی می‌شکافته ولی برای اینکه هزینه بیان آن را کم کند و بتواند کم در دسترتر آنها را بیان کند به سبک و سیاق خودش که در نثر مسجع شهره عالم بود می‌نوشت و می‌گفت.

در حکومت قبل، ما بیشتر به جنبه‌های غیرسیاسی سعدی می‌پرداختیم، زیرا هزینه‌های سیاسی بیان آن نیز بسیار سنگین بود.

نکته بعدی که سعدی متعرض آن می‌شود، بسط این نظریه است که قدرت‌طلبی و سیطره‌جویی حد و مرزی ندارد و آنقدر شدید است که به تمنای پس از مرگ هم می‌رسد و آن را در داستان کوتاه و زیبایی به نقل از داستانی می‌آورد که سلطان محمود را در خواب دیده بودند که همه وجودش پوسیده بود مگر چشمانش که همچنان در «چشمخانه» می‌گشت و در تعبیر آن حکیمان گفته بودند که «هنوز نگران است که مُلکش با دگران است» و بعد سعدی همان شیوه فرهنگی ما را پیش می‌کشد و شروع به نصیحت و راهنمایی حاکمان می‌کند که حالا که خداوند این توفیق حکومت را به شما داد چرا منشأ خیر نمی‌شوید و نام نیکو چون انوشیروان از خود به یادگار نمی‌گذارید و این همه طماعی می‌کنید.

زننده است نام فرخ نوشیروان بخیر	گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر	زان بیشتر که بانگ برآید فلان نماند

یک مسئله دیگری که در تاریخ ایران وجود داشته و فوق‌العاده آسیب‌رسان، و ناامنی ایجاد می‌کرده و در عمل تولید و مبادله را متوقف می‌کرده و یکی از عوامل جدی عدم بسط سازمان‌های تولیدی بوده است، ناامنی بود که از طرف شورش‌های مکرر و ناامنی ایجاد شده توسط گروه‌های ایلاتی و دیگر اقشار بوجود می‌آمد. ۴۰ سال اول حکومت ناصرالدین شاه ۱۶۸ شورش در کشور داریم که تقریباً می‌شود هر یک سال چهار شورش. بیان دیگر این شورش‌ها ناامنی، قتل، غارت، متوقف کردن تولید، صدمه شدید زدن بر نیروهای تولیدی، بسط فرهنگ فرصت‌طلبی و غارتی، کاهش اطمینان و سرمایه‌های اجتماعی است. همه آن چیزهایی که از آن زمان به صورت نهادهای غیررسمی برای ما به ارث رسیده (امیدوارم که ما بر آن چیزی نیفزائیم) و تمرین عدم فرمانبری از حکومت مرکزی یعنی «حکومت ناپذیر» شدن مردم و «مسئولیت ناپذیر شدن حکومت» چون آرام، آرام و به تدریج فرد به این نتیجه می‌رسد که از عهده اصلاح بر نمی‌آید و ناامنی زیاد است پس «کلفتی نان و نازکی کار». این وضعیت، کار ایجاد و ارائه نظم را برای دولت مرکزی فوق‌العاده پرهزینه می‌کند.

درواقع ناهماهنگی، به هر شکل ممکن، هزینه نظارت را برای دولت مرکزی سنگین می‌کند و کمرشکن و کار را به جایی می‌رساند که ملوک‌الطوایفی می‌شود و هر تکه‌ای از مملکت تیول و اقطاع کسی و به اجاره می‌رفت همچنان که افتد و دانی. دولت‌ها امکانات نامحدود برای اداره مملکت ندارند و همه بودجه‌ها محدود است و کفایت هر خرجی را نمی‌کند و به اضطرار بودجه در جایی که نمی‌باید هزینه می‌شود و از جایی که می‌باید کسر می‌شود. یک مثال روز بزنیم. برگردیم به آمار فوق‌العاده سنگین کشتار در جاده‌های کشور و هزینه تأمین امنیت راه‌ها و نظارت بر امر ترافیک.

اگر مردم رعایت می‌کردند، هزینه نیروی انسانی اداره راهنمایی و رانندگی بسیار کمتر از این می‌شد که هست و هزینه مرگ و میر مردم هم همینطور. وقتی نمی‌توان ترافیک را تنظیم کرد، پلیس هر روز بیش از پیش هزینه می‌کند و این به ضرر مردم و مملکت تمام می‌شود. شورش‌ها، نافرمانی‌ها اداره کشور را غیرممکن می‌کرد، حال هر کسی می‌خواست و می‌خواهد اداره کند. این به صورت ساده شامل اداره یک کلانتری و یک اداره کوچک هم می‌شود.

تخلف و عدم تعاون و عدم تشریک مساعی و در نتیجه افت بهره‌وری منشأهای مختلف دارد. یکی از مبانی آن به اعتقادات و جهان‌بینی و سرند صافی‌های ذهنی برای تصمیم‌گیری به اقدام عملی و خودداری از اقدام و نحوه اجرای کار برمی‌گردد. ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌ها هزینه‌های نظارت را کم یا زیاد می‌کنند، اگر اعتقاد بر این باشد که این قرارداد کار ناعادلانه است، فرصت‌طلبی می‌شود و هزینه بالا می‌رود و بالعکس. مردمی که با اعتقاد نماز می‌خوانند هیچ نیازی به نظارت ندارند و انجام این کار بی‌هزینه و نیاز به نظارت ندارد. هزینه انقلاب اسلامی، بسیار بسیار پایین بود و برای شاه هزینه حکومت کردن بسیار سنگین، مردم از پرداخت هزینه انقلاب برآمدند و شاه از پس هزینه نظارت برنیامد. اعتقادات و ایدئولوژی در سنگین و سبک کردن هزینه‌ها فوق‌العاده مؤثرند. به همین جهت، تمامی دولت‌ها برای مشروعیت بخشی، به خود هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری سنگینی می‌کنند. از تعداد شورش‌های زمان ناصرالدین شاه ذکری رفت، مهمترین عامل آن بی‌اعتقادی مردم به حکومت

بود، به هر دلیل و علت و از طرف دیگر، دولت هم توان نظارت و تأمین هزینه آن را نداشت. نکته بعدی مؤثر در تخلفات، میزان، نوع، و نحوه اجرای پاداش و کیفرهایی است که برای رفتارهای قاعده‌مند و غیرقاعده‌مند افراد در چارچوب نهادی درج شده است. ممکن است نهادها رفتار کارشکن را تشویق کنند، مثل تقلب، چک بی‌محل، کلاهبرداری، کارشکنی و

آن وقت کلاهبردارها راست، راست در خیابان راه می‌روند و هزینه به راه آوردن آنها آنقدر سنگین می‌شود که مردم دست از قانون می‌کشند و به کجدار و مریز متوسل می‌شوند. در این حالت فرصت‌طلبی یعنی به هزینه دیگران زندگی کردن شایع می‌شود و افراد از زحمت و سخت‌کوشی و صداقت دست می‌کشند و به فرصت‌طلبی روی می‌آورند و اوج فرصت‌طلبی هم رانت‌خواری و غارت است و این اشکال و هنجارهای رفتاری برای سامان اجتماعی که به سمت توسعه و رفاه اجتماعی حرکت کند مضر است و توسعه با این رفتار دست‌نیافتنی. یک تعریف که برای توسعه می‌آورند و بسیار دقیق و مناسب است، این است که تاریخ توسعه عبارت است از تاریخ تحولات نهادی به گونه‌ای که ابداع و اختراع نهادهای جدید بتواند از هزینه مبادله بکاهد. (نورث، ۱۳۷۷)

عرصه مبادله وسیع است و مبادله‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد و به صورت ماتریس در هم می‌رود. شما هر کجا که بتوانید هزینه‌ها را از مبادله بکاهید یا بستانید به توسعه کمک کرده‌اید. هم با بالا بردن هزینه‌های زیان‌آور (مثل قاچاق) و هم با پایین آوردن هزینه‌های سودآور مثل بسط مبادله از طریق اعتبار و اعتماد اجتماعی. مثل اینکه دزدی چنان برای دزدان پرهزینه شود که دیگر جرئت بردن اموال مردم را نداشته باشند، آن وقت هزینه نیروی انتظامی، دادگاه‌ها، زندان‌ها کاهش می‌یابد و هر اتومبیلی نیاز ندارد به ده جور دزدگیر و قفل فرمان و قفل پایی، قفل برای زاپاس مجهز شود و پولی که باید در راه توسعه هزینه شود، در راه نگهداری یک اتومبیل هزینه شود.

نکته جالب این است که سعدی این مسئله یعنی تعامل نظام‌وار اقتصاد و سیاست را در حد توان فکری آن روز به خوبی دیده و به ظرافت شکافته، سعدی از دو سو در مورد این فرصت‌طلبان و زندگی‌کنندگان به هزینه دیگران وارد بحث می‌شود و هم استدلال‌های محکم می‌آورد هم از جهت پاداش‌های مندرج در نهادها و هم از جهت تلاش برای اصلاح آنها و نقش نیروهای انسانی در اصلاح نهادها به کمک اعتقاد و تربیت. اجازه بدهید داستان را مطرح کنم و سپس بحث را بشکافم.

بحث به صورت داستانی زیبا مطرح می‌شود که: «طایفه‌ای از دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروانیان بسته و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب و لشگر سلطان مغلوب...» شما می‌توانید جای «طایفه‌ای» هر گروهی را بگذارید، حتی گروهی از دولتیان را که دولت مرکزی می‌خواهد نظم دهد و نظارت کند و توفیق نمی‌یابد و «رعیت» از آن صدمه می‌بینند. آن هم «رعیت بلدان» یعنی مردم شهر. مثل بانک‌های خصوصی‌ای که پول مردم را جمع می‌کنند و به بازار توزیع می‌برند و بازار سیاه و رعیت را فلج اقتصادی می‌کنند. با افزایش قیمت‌ها به صورت کمرشکن از زمین و مسکن و آهن و غیره و درنهایت، الگوی مصرف را به سهم خود تغییر

می‌دهند و «مصرفی» تر کردن رعیت. و الگوی «تولید» را به بن‌بست کشیدن به کمک سیاست‌های غلط اقتصادی، و حاصل کار به بن‌بست کشاندن تولید و متضرر کردن رعیت بلدان.

می‌توان وضع کشاورزی و باغداری را در خطه مازندران دید و تغییر الگوی مصرف به سمت مصرفی‌تر شدن و غیرتولیدی شدن و ضرر و زیانده شدن این دو فعالیت اصلی مولد. می‌توان وضع جای شمال را با جای قاجاق از نزدیک دید و الی ما شاء الله از این مسائل و سیاست‌های غلط و گروه خطاکاران و هم می‌توان هزینه مردم را در همین رابطه دید و تلاش‌های بی‌نتیجه دولت را در تنظیم بازار.

شیخ ما می‌فرماید «مدبران ممالک» در دفع مضرت ایشان مشورت کردند که اگر این طایفه هم بر این نسق روزگاری مداومت نمایند، مقاومت ممتنع گردد.

نظر شیخ این است که اگر این هنجارها نهادمند شوند و ساختمانند شوند، با دیگر هنجارها تبدیل به شبکه می‌شوند و برای خودشان دارای صرفه خارجی می‌شوند و از آن پس در افتادن با آنها غیرممکن یا نزدیک به غیرممکن می‌شود.

نوبلیست‌های نهادگرایی امروزی می‌گویند وقتی نهادها مستقر می‌شوند دارای بازدهی صعودی می‌شوند، مخصوصاً وقتی که شکل ماتریس به خود بگیرند و با نهادهای دیگر تشکیل شبکه بدهند. تأسیس یک بانک خصوصی ایرانی! را در نظر بگیریم، افرادی که استخدام می‌کند، ساختمان‌های گران که می‌خرد. کارمندانی که استخدام می‌کند، پول‌هایی که جمع می‌کند و بهره‌های بیشتر از بانک‌های دولتی که می‌پردازند، چیزهایی که می‌خرند، واسطه‌هایی که بوجود می‌آیند ذی‌نفعان بازار سیاه، کسانی که پول می‌گیرند از این بانک‌ها و خریدهایی که می‌کنند و الی ما شاء الله مسئله‌ها از زوایای گوناگون به هم وابسته می‌شوند و اگر آنها را رها کنید به تدریج بسط بیشتر پیدا می‌کنند و بازدهی برای خودشان صعودی می‌شود، چون هزینه‌های اولیه را تأمین کرده و به کار گرفته‌اند و وابستگان هم همینطور و هر چه بیشتر بمانند بازده خودشان بیشتر می‌شود و بازار رقابتی را به صورت صعودی غیرکارآمدتر می‌کنند، همینطور بازارسیاسی را، یک مرتبه با حجم زیادی از پول بانکی که تأسیس کرده‌اند به جنگ تبلیغاتی له و علیه کسی بلند می‌شوند و به عوض «مهر» موجب بی‌مهری می‌شوند. داستان در اینجا وسیع و پر پیچ و خم است. اینها تورم که ایجاد کنند، زندگی بسیاری از افراد، مخصوصاً افراد حقوق‌بگیر مختل می‌شود، بعد راه‌حل‌های متعدد برای این کارها پیدا می‌کنند، معلم درس خوب نمی‌دهد در سر کلاس که شاگرد خوب یاد بگیرد، پلیس راهنمایی به گونه‌ای دیگر، و ... و همه اینها از عهده مخارج تحصیلی فرزندان خود بر نمی‌آیند، فاسدتر می‌شوند یک مرتبه می‌بینید با یک شبکه یا ماتریس فسادآور و فزاینده روبرو هستید که هر روز پیچیده‌تر می‌شود و روز اول که مثلاً تأسیس بانک بود و کمک به اقتصاد حاصل آن به هزاران فساد وابسته به یکدیگر تبدیل می‌شود. برگردیم به سعدی، می‌فرماید:

درختی که اکنون گرفتست پای	به نیروی مردی برآید ز جای
ورش همچنان روزگاری هلی	به گردنش از بیخ برنگسلی
سرچشمه شاید گرفتن به بیل	چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل

شیخ می‌فرماید تا ناهنجاری نهادمند نشده آسان‌تر می‌توان با آن برخورد کرد، درخت تازه کاشته را یک نفر می‌تواند از جا بکند ولی اگر ماند و ریشه دواند با کمک فلک هم نمی‌توانی آن را از جای بکنی و هم به کمک گردونه و اربابه‌ای که با ده‌ها گاو کشیده می‌شود و همین‌طور بستن جلوی کاری از روز اول راحت‌تر است، اگر در هم پیچیده شد و با سایر سازمان‌ها و نهادها پیوندهای در هم تنیده یافت، چاره کار نشدنی می‌شود. مدبران ممالک قرار گذاشتند که آنها را بگیرند و قلع و قمع کنند و شبی که دزدان بازآمدند سفر کرده و «غارت» آورده (شما می‌توانید هر مافیای اقتصادی را جای آن بگذارید) «غارت کردن» مردم در این ملک سابقه بلند و دیدنی و شنیدنی دارد. بخشی از آن در جامعه‌شناسی خودکامگی از زبان حکیم توس تحلیل شده است. در ذیل آن اشعاری که فردوسی درخصوص ضحاک می‌گفت:

ندانست خود جز بد آموختن به جز غارت و کشتن و سوختن

واقع این است که اگر سازمان دولت «غارتی» شود، یعنی به بدترین وجه ممکن حقوق مالکیت را برای هیأت حاکمه کارآمد کند و برای رعیت بلدان ناکارآمد، آن وقت نهادها به رفتار هنجارشکن و غارتی و فرصت‌طلبانه پاداش می‌دهند و این به نوبه خود تبدیل به هنجار عمومی می‌شود که الناس علی دین ملوکهم و کار درست، ناهنجار می‌شود و عقوبت و کیفر می‌بیند و کار غلط هنجار می‌شود و پاداش می‌گیرد. در جامعه‌شناسی نخبه‌کشی خلاصه و چکیده بحث این بود که آن سه بزرگوار (قائم مقام، میرزا تقی خان، مصدق) منشأ اصلاحات شدند و تلاش کردند ساختارهای رانتی، غارتی، ناامنی و ... را اصلاح کنند که به خاطر بسط فوق‌العاده ناهنجاری و درخت سعدی که ریشه گرفته بود و با گردون و گردونه هم کنده نمی‌شد و با نهادها و ماتریس نهادی ناکارآمد که بازدهی صعودی داشت برخورد کردند و تاب نیاوردند و هر سه آن بزرگواران بالاجبار محکوم به بی‌توفیقی شدند.

سخن پایانی

تعبیر «غارت» که بیان اوج فرصت‌طلبی و زیستن رانتی به هزینه دیگران است، نحوه‌ای معیشت است در بازار غیررقابتی و با ابزارهای غیرعقلانی (به معنی نیوکلاسیکی) و تلاش‌های غیرمولد و غیرسازنده و غیرابداً گرانه و غیرخلاقانه (در مسیر تولید به معنی اقتصادی نیوکلاسیکی) و ناموزون با رفتار مسالمت‌آمیز رقابت‌آمیز بازاری، بلکه استفاده از دست‌کاری‌های مخرب و به کمک قدرت و ارتباط با قدرت که در تاریخ گذشته ما خیلی تکرار شده است و در ادبیات به وفور وارد شده است. این نمونه را بیهقی از قول شاعری لیثی نام نقل می‌کند توجه کنید و تصویربرداری شاعر را ملاحظه کنید:

کاروانی از ری به سوی دسکره شد
گلّه دزدان از دور بدیدند چو آن
آنچه دزدان را رأی آمد بردند و زدند
رهروی بود در آن راه درم یافت بسی
هر چه پرسیدند او را همه این بود جواب
آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره (پُل) شد
هر یکی زیشان همی گفتی که یک فسوره (شیر) شد
بد کسی نیز که با دزد همی یکسره شد
چون توانگر شد گفتی سخنش نادره شد
کاروانی زده شد کارگروهی زده شد

در اینجا، پاره‌ای از ابعاد ماتریس نهادی و بازده آن گفته آمده است که دزد، توانگر شد، سخنش نادره شد یعنی صاحب نفوذ شد و طبعاً بعد از این سیاست‌گذاری و سخنان نادره گفتن و درآفشانی‌های سیاسی از ایشان خواهد بود. و بقیه هم باید از او تبعیت کنند.

باری، در غزلیات عرفانی در نزد حافظ و سعدی بحث غارت جایگاه رفیعی دارد، از نظر دلبردگی و غارت دل توسط محبوب و معشوق، فرهنگی جا افتاده است، به این ابیات حافظ توجه کنید:

صنمی لشگری‌ام غارت دل کرد و برفت آه اگر عاطفت شاه نگیرد دستم

این بیت به اندازه یک دنیا تحلیل اقتصادی، اجتماعی، لشگری، حکومتی و رفتار شاه و ... را در دل خود جمع کرده است که بنای بسط آن را اینجا ندارم.
یا:

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال ماه به دور قدح اشارت کرد

بگذریم:

سعدی کلمه «یغما» و خوان یغما را به جای غارت بیشتر به کار می‌برد که یغما به دلایلی که در اینجا متعرض آن نمی‌شوم قوی‌تر است از غارت و تصویر قوی‌تری را منعکس می‌کند.
حافظ می‌آورد:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

شیخ ما می‌فرماید:

که گفت در رخ خوبان نظر خطا باشد خطا بود که نبینند روی زیبا را
نگفتمت که به یغما رود دلت سعدی چو دل به عشق دهی دلبران یغما را

این تصویرها را شیخ ما از جامعه خودش و از واقعیات اجتماعی گرفته است.

به هر جهت بنا به روایت شیخ، دزدان دستگیر شدند و ملک دستور قتل همه را صادر کرد، الا جوان زیبایی که در میان آنها بود و وزیر مصلحت ندید که او کشته شود از اینجا سعدی در دو طرف داستان وارد بحث

می‌شود، از طرفی از دهان پادشاه، اینگونه می‌گوید که باید هزینه دزدی را آنقدر سنگین کنیم و بالا ببریم که دزدان، از دزدیدن منصرف شوند و تحمل هزینه برای آنها غیرممکن باشد که همان مجازات اعدام است، و از طرف دیگر، سعدی جانب دیگر مسئله را هم می‌بیند که اصلاح و تربیت و آموزش ایدئولوژی برای اصلاحات و مشروعیت بخشی به آموزش و تصحیح نهادها نیز لازم است و از اینجا سخنان خود را در دهان وزیر می‌گذارد و استدلال می‌کند و موشکافی‌های مسئله از اینجا شروع می‌شود. وزیر و دوستانش از شاه خواهش بخشش این جوان را داشتند و شاه نمی‌پسندید.

آنها رأی بر اصلاح جوان داشتند، شاه می‌گفت این اصلاح‌پذیر نیست و اینگونه استدلال می‌کرد:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

می‌گفت اینها که از بنیاد بد شده‌اند دیگر اصلاح نمی‌شوند، حتی به معلمی و سرپرستی نیکان. اگر عمق این استدلال را بشکافیم اینگونه می‌شود که ساختارهای ایدئولوژیک، صافی‌های تصمیم‌گیری، نهادهای مستقر و ساختارمند، به غارت پاداش می‌دهند و این مجموعه بازده صعودی دارند و اصلاح کاری از پیش نمی‌برد. واقع این است که کنه طرح این مسئله به این شکل درنهایت به یأس می‌کشد و افسردگی و ناامید شدن از اصلاح، با توجه به اینکه پیش، پیش بگویم که برنده عملی و واقعی و تاریخی این داستان استدلال‌های شاه است، هم در داستان و هم در تجربیات تاریخی. این همان معضلی هست که ایران دست کم نتوانست طی قرون به اصلاح آن توفیق یابد و از گردونه توسعه عقب ماند.

شاه با تلخی زیاد اینگونه ادامه می‌دهد، تلخ از این جهت که دست کم من هر چه تاریخ ایران را مرور می‌کنم، غلبه استدلال شاه را می‌بینم، «... نسل فساد ایشان منقطع کردن اولی‌ترست و بیخ و تبار ایشان برآوردن، که آتش را انشاندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاهداشتن کار خردمندان نیست.»

توضیحات شیخ ما از دهان پادشاه فوق‌العاده عمیق است و جاندار، شعرها را نگاه کنید هیچ راه اصلاح باز نمی‌گذارد:

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری
با فرومایه روزگار مبر کز نی بویا شکر نخوری

تصویرهای توجیه‌کننده عدم اصلاح یا اصلاح‌ناپذیری فوق‌العاده صلب و سخت و تغییرناپذیرند. وزیر می‌گوید رأی سلطان عین صواب است «... اما بنده امیدوار است که به عشرت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفل است و سیرت بغی و عناد این گروه در نهاد او متمکن نشده است...» و در حدیث چنان آمده است که مولود با فطرت پاکیزه و از نظر اعتقادی بی‌گرایش به اعتقاد خاصی به دنیا می‌آید، این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و نصرانی و مسلمان می‌کنند. بدین معنی که ساختارها و نهادهای اجتماعی تأثیر عمیق بر تربیت انسان دارد، در استدلال شاه اینگونه است که نهادها با توجه به انگیزه‌های نهفته بشری شکل می‌گیرد،

اینجا بحث پیچیده و فنی می‌شود، در عین حال که نهادها ارزش‌های وجودی بشر را متبلور می‌کنند در عین حال پاداش‌دهی قوی دارند و کسی نمی‌تواند آنها را اصلاح کند. وزیر طرف دیگر را می‌گیرد و می‌گوید سیستم‌های ارزشی مندرج در نهادها می‌توانند انسان را اصلاح کنند، چون ساختارهای انگیزشی به این پاداش‌دهی پاسخ می‌دهند، منفی یا مثبت، به همین دلیل است که ایرانی در ایران یک رفتار بروز می‌دهد و در ژاپن یک نوع دیگر، چون نهادها آنها را هدایت می‌کنند.

اگر ساختارگرای صلب و سفت و سخت شوید مثل مارکس و دورکهایم، جبری می‌شوید، مثل پادشاه شیخ ما و اگر رقیق‌تر بگیرید و ملایم مثل وزیر شیخ ما در این داستان می‌شوید، پهلوانی شیخ ما را ببینید که از هر دو سمت با چه غنایی استدلال می‌کند.

درنهایت وزیر می‌گوید تربیت و همنشینی آثار تربیتی بسیار دارد و آدمی را نیز عوض می‌کند و به کل آدمی را تغییر می‌دهد و اینگونه استدلال را ادامه می‌دهد که:

با بدان یار گشت همسر لوط	خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند	پی مردم گرفت و آدم شد

بالاخره شاه با بی‌رغبتی جوان را می‌بخشد و اینگونه استدلال می‌کند:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد	دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
دیدیم بسی که آب سرچشمه خُرد	چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد

بیت دوم را خوب ملاحظه کنید. هم بیت اول را، کریمخان افعی را کشت، بچه را نگهداشت، آقا محمدحسن خان قاجار در درگیری با کریمخان کشته شد، چون مدت‌ها قاجارها هم ادعای ولایت ایران را داشتند، کریمخان خواهر او را به زنی گرفت، شاید به این خاطر که روابط ایلی را بهبود بخشد، بیضه آغا محمد خان را هم ظاهراً کشیدند ولی، آب سرچشمه خُرد، چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد، آغا محمدخان سر کریمخان را در راهروی کاخ گلستان دفن کرد و هر روز لگدمال می‌کرد، تا رضاشاه آن را به اقوام کریمخانی پس داد، سلجوقیان هم اول اندک بودند، بعد ریشه غزنویان را کردند. بعضی از حکومت‌ها در ایران وقتی آمدند، چشم را به عدالت بستند، پشت به خدا کردند که نبیند، هر جا احتمال مخالف و لایق‌تر از خود و مخالف سیستم رانتی و ... همه را به جای بچه افعی کشتند و آب سرچشمه خرد را از ریشه خشکاندند. البته بعضی از انواع رفتارهای سیاسی در تجربیات کشورهای توسعه‌یافته به گونه‌ای و با فلسفه‌ای نهادمند شد و قرار شد گروه، گروه و به نوبت و براساس لیاقت و توانایی و رأی مردم حکومت کنند و همدیگر را نکشند. انجام این نوع حکومت‌ها، نهادهای زیاد و ذهن جمعی ایدئولوژیک مخصوص احتیاج دارد و به قول جلال خدا بیامرز اسم یک بلوای سیاسی (منظورش مشروطه بود) را انقلاب بگذارند، که انقلاب نمی‌شود، رضاشاه می‌شود. انقلاب صد تا معنی دارد، منظور کدام است.

بگذریم، به زبان و تجربه ایلی سعدی، این خردها و خردخردها ممکن است کار دست حکومت بدهد و بعضی از حکومتها برای اینکه آزمایش هر روزی کنند و وابستگی افراد را هر روز اندازه گیری کنند و مواظب گمراه شدن همسر لوط باشند و وفاداری سگ اصحاب را ببینند نظام رانتهی سگ پروری دارند که سعدی در تاریخ دیده بود که برای ما شرح می کرد. تاریخ مالکیت را در تاریخ ایران بخوانید، هر روز که این آب سرچشمه زیاد می شد، تمام سگهای قدیم باید جای خود را به سگهای وفادار جدید بدهند.

باری، استدلال دو طرف هم محکم است و هم مستند به تجربه و یکی از آنها در تاریخ ایران پر توفیق و یأس آور، مصلحین همه در همین نکته می مانند که این هم افزایی بازدهی صعودی ناهنجاری های پرهزینه را که بیشتر روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهد، چگونه می توان اصلاح کرد، چون بنابراین استدلال آب خرد این چشمه چنان زیاد می شود که شتر را با بارش می برد. در این خصوص رأی داگلاس نورث که دستی قوی در تحلیل اقتصاد سیاسی و توسعه تاریخی اقتصادی دارد و نوبل برده است بر این است که هر جا ممکن است، در اجراء، در قوانین، در قراردادهای در عرف و ایدئولوژی، در هر جای ممکن در سطح کلان، در سطح خرد، در هر میدانی، چنانچه می توانید، هزینه سنگین مبادله را تقلیل بدهید. باید چنین کرد. (نورث، ۱۳۷۹)

برای این کار باید مثالی زده شود برای خواننده عمومی، مثلاً در سیاست، ملاحظه بفرمائید، در انتخابات، کسی می آید تعهدی می سپارد و در مقابل آن تعهد، رأی می گیرد، در ایران کلاً این «مبادله» میان رأی دهنده و رأی گیرنده بسیار پرهزینه و نامتناسب و دارای نهادهای لازم حتی بعد از مشروطه نبود که باید تأسیس شود. دلیل اصلی این سنگینی مبادله، نبودن گروه هایی است که دارای قدرت چانه زنی نسبی باشند و همراه آن نبود اطلاعات، چون کسب آن خیلی پرهزینه است و دیگر نداشتن ابزارهای اجبار برای گروه دیگر که موارد نقض را بررسی و مرتکب خلاف را تنبیه کنند، اگر آمریکا هم نداشت نمی توانست بوش را کنار بگذارد. شما سر کار آمدن رضاشاه بعد از انقلاب مشروطه را نگاه کنید و نتایج آن را و حتی پسرش و کودتا را به تمامی ابزارهای نهادمند تاریخی و سیستم سگ پروری یک طرف آماده و طرف مقابل برای ساختن نهادهای طرف مقابل بی ابزار، ترسان و لرزان، محروم از امکانات، به قول سعدی سنگها بسته و سگها رها. پادشاهی ظاهراً در زمستان سخت، به نقل سعدی، من باب مزاح یا چیز دیگر، سگها را به دنبال درویش رها کرد تنها ابزار دفاعی درویش با سنگ از خود دفاع کردن بود که سنگها هم در برف و گل سرما یخ بسته بودند، درویش گفت: «عجب حرامزاده مردمی هستند، سگها را رها و سنگها را بسته اند.» ما وقتی می توانیم این کار را بکنیم و هزینه ها را بستانیم که مبادله در بازار سیاست را تا حد ممکن کم هزینه کنیم، و این جز با دانایی و کسب اطلاعات و تأمین نهادهای لازم پشتیبانی کننده و افزایش قدرت چانه زنی متکثر در برابر قدرت یکپارچه دولت راه دیگری ندارد و حوصله و تلاش، به گونه ای دیگر میسر نمی شود. چون حکومت انحصار اطلاعات را در هر زمینه ای در اختیار دارد و در آنجا هم در صورت لزوم رانت اطلاعاتی ایجاد می کند و اگر دستگاه های نظارتی را نیز مختل کند، رانت شدید اقتصادی هم ایجاد می کند و اگر مدیریت را نیز تضعیف کند تحت هر نام، رانت در اموال و امکانات دولت در تمامی سطوح به وجود می آید و مردم هم بی اطلاع و سنگها هم بسته.

وزیر پسرک را سخت تحت تعلیم درآورد و معلمان زیاد گماشت، و به نظرش ساختار تصمیم‌سازی عقیدتی او را اصلاح کرد و رفتار او را سخت درباری و خواجه‌گونه کرد و گهگاه، تأثیر اصلاحات را برای شاه می‌گفت. این بخش همان است که حکومت‌ها همه جا مطابق نهادهای خود و فرایند ذهنی کارفرمایان سیاسی با هزینه‌های سنگین انجام می‌دهند، در گذشته هم مطابق آن روز انجام می‌شد، یکی نظامیه‌های بغداد و نیشابور، را درست می‌کردند و خطبای جمعه خودش و قضات خودش، شعرای خودش و هزار خودش دیگر را می‌آورد تا تبلیغ حکومتش را بکنند. پول پخش می‌کرد میان مردم، جایی را غارت می‌کرد و بعد میان مردم توزیع می‌کرد، سلطان محمود به نام دین، هند و سومات را (۱۳ بار) غارت کرد و در عوض گهگاه پاره‌ای از مالیات رعیت را می‌بخشید و به شعرای خودش آنقدر جهت تبلیغات پول داد که غضائری رازی قصیده‌ای سرود و از ری به غزنین فرستاد که بابا، بس است پول فرستادی، سلطانا بس است و عنصری، آلات سفره و آشپزخانه را از طلا و نقره ساخته بود، آن وقت فردوسی که او را نقد کرده بود هم بیم سر داشت و هم بیم زر و بیشتر ایام عمر را هیزم هم پیدا نمی‌کرد که زیر اجاق بگذارد، من تنها به یک مورد و فقط یک مورد او، اشاره می‌کنم که زیرکانه در میان ابیات آورده تا اوضاع طرفداران سلطان محمود را آنگونه که هست و همه می‌دانستند گوشزد کند و اوضاع خود را هم به مردمان بگوید ولی با عزت نفس تمام که وضع من مشابه آنها نیست و گناه من هم این است که برای عظمت ایران تلاش می‌کنم و ایران دوست و وطن‌پرست هستم، با استبداد مبارزه می‌کنم به خاطر ایران و انسان‌دوستی، بیگانه ستیزم (ترکان شمال شرقی و خلفای بغداد) عدالت‌خواهم برای مردم، رفاه اجتماعی، آرامش و سعادت می‌خواهم، می‌خواهم سپاهیان دستشان را از سر مردم بردارند و رانت‌خواری نکنند و الی آخر. حالا من که این مواضع را گرفته‌ام، در خانه ما، نان پیدا نمی‌شود، حتی نان جو، و هیزم برای اجاق و خلاصه خوردنی نیست و در آینده هم معلوم نیست، من که رانت نخوردم روزگار مرا ملاحظه کنید (خدایش بیامرزد و رحمت کند و روح او را با صلحا محتشمانه محشور کند).

ظاهراً شبی در خانه خود (همین جا که امروز قبر اوست) مشغول تنظیم شاهنامه بود که برف سنگین توس را می‌پوشاند، نگاهی به بیرون می‌اندازد، سرما، برف سنگین، بی‌آذوقه‌گی و ... در میان گفتن ابیات می‌آورد:

برآمد یکی ابر و شد تیره ماه	همی برف بارید از ابر سیاه
نه دریا پدید است نه دشت و راغ	نبینم همی بر هوا پر زاغ
نمانده نمک سود و هیزم نه جو	نه چیزی پدید است تا جو درو
بدین تیرگی روز و هول خراج	زمین گشته از برف چون کوه عاج
همه کارها شد سراندر نشیب	مگر دست گیرد مرا آن حبیب

اما شیخ سعدی در ادامه بحث می‌آورد که، در برابر گفته‌های اصلاح‌طلبانه وزیر و استشهادات او، پادشاه پاسخ می‌داد: «عاقبت گرگ زاده گرگ شود/گرچه با آدمی بزرگ شود.» و با این استدلال فاتحه‌ای برای آموزش‌های وزیر می‌خواند. بعد از چند سال این جوان با مشتی اوباش دیگر، صلاح را در این می‌بیند که قصر را رها کند و

برود و در جای پدر بنشینند. البته تحقیقات انجام شده و مبانی نظری نهادگرایان نشان می‌دهند که اگر احتمال زندگی در شورش و غارت و دزدی بیشتر باشد و احتمال گرفتار شدن کمتر، افراد ترجیح می‌دهند، هرگونه کاری را که با تلاش و سختی است رها کنند و با شیوه‌های دزدی و غارت، کلاهبرداری و انواع و اقسام اینگونه کارها زندگی کنند، به زبان دیگر، اگر نهادها، هزینه تخلف را پایین بیاورند و امکان زندگی در رانت و غارت را گسترش بدهند چون مردم خرده هوشی و تُنک عقلی دارند و به خوبی و زودی این مسیرها را شناسایی می‌کنند و به آنها پاسخ می‌دهند، و در نتیجه ترجیح می‌دهند غارتی - رانتی زندگی کنند. اگر رئیس شدن با کودتا شانس برای حکومت بیاورد، همه افسران ارشد سعی در کودتا می‌کنند، زمانی افسران عراقی هر شب کودتا می‌کردند و فردا رئیس جمهور جدید داشتند و در گذشته ایلات ما هم، همین زورآزمایی‌ها را با هم می‌کردند و می‌زدند و می‌گرفتند و استدلال‌شان هم همین بود. ما مجموعه قوی‌ای از مستندات در این زمینه در ایران داریم. در جاهای دیگر هم همین‌گونه است، اگر به شکل و رنگ خاصی درآمدن و رئیس شدن هزینه‌ای نداشته باشد و اگر هم، سر کار هر کار و هر حیف و میلی بشود هزار سال کشور عقب بیفتد و الگوی مصرف، مصرفی‌تر و الگوی تولید پرهزینه‌تر شود و مؤاخذه‌ای نباشد، همه هوس می‌کنند رنگ عوض کنند و رئیس شوند. اگر نشدند که چیزی نداشتند و اگر شدند «ملت بازنده، آنها برنده‌اند». این دزدها و این پسر هم این چشم‌انداز را می‌دید که احتمال زندگی یاغی‌گرانه و تنعم آن برایش بیشتر و احتمال گرفتاریش کمتر است. به همین جهت با اوباش محله روی هم ریختند و وزیر و پسرانش را کشتند و در سر کوه به جای پدر نشستند.

ملک وقتی از این موضوع باخبر شد، گفت:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟	ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله روید و در شوره بوم، خس
زمین شوره سنبل بر نیارد	در او تخم و عمل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنان است	که بد کردن به جای نیکمردان

نتیجه‌گیری سعدی اینجا چندبعدی است. هم نظرش بر این است که هزینه تخلفات را آنقدر بالا ببرند تا تخلف کار با صرفه‌ای نباشد مثلاً کاری کنند که دیگر کسی هوس کلاهبرداری نکند و در عین حال، به اصلاح نهادها و نظام ارزشی و انگیزشی هم پرداخته شود و برای آموزش هم سرمایه‌گذاری شود تا به سمت اصلاح و بهبود حرکت کنیم. این چیزی هست که قبول است و در آراء نظری نوبل برده‌ها هم، همین‌ها دیده می‌شود. اما یک مشکل باقی می‌ماند و آن اینکه اگر هیأت حاکمه، کجروی و رانت‌خواری و بی‌مسئولیتی و خیانت کرد و به حقوق دیگران تعرض کرد و به هزینه دیگران زیستن را پیشه کرد چه باید کرد؟ هزینه آنها را چگونه می‌توان بالا برد؟ واقع این است که اینجا حل مشکل هم از لحاظ نظری و هم عملی سخت می‌شود، هر روز که نمی‌توان انقلاب کرد، تازه بشود، علیه نهادهای تاریخی چگونه می‌توان انقلاب کرد؟ و بسیاری تغییرات ماهیتاً تدریجی هستند و با هزینه بسیار سنگینی، نگاهی به شوروی و الجزایر و نتایج کار آنان می‌توان انداخت. چه کار می‌توان

کرد؟ سعدی این پرسش را به این شکل مطرح نکرده است ولی سرتاسر گلستان و بوستان اقدام به راهنمایی و نصیحت حاکمان می‌کند و آنها را از ظلم می‌ترساند، هم نتیجه عملی و دنیایی و هم اخروی آن را گوشزد می‌کند و توجه می‌دهد که حکومت استبدادی سرنگون می‌شود و واقعاً هم می‌شد و علل نهادگرایانه قابل توجهی دارد و بعد از سرنگونی وقت انتقام‌گیری می‌شد که اگر رانت‌خواران سیاسی سر سالم به گور ببرند، نوبت به گدایی رفتن به روستا است که قطعاً از مصادره و غارت شدن بهتر است. نقد و اصلاح و آموزش سنگین و سبک کردن هزینه‌ها در مبادلات رفتاری چیزی است که هرگز از نظر سعدی دور نمی‌ماند.

برای نمونه به این موارد توجه کنیم:

جهان ای برادر نماند به کس	دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	که بسیار چون تو برآورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک	چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد	گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست	دوستدارش روز سختی دشمن زور آورست
با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین	زان که شاهنشاه عادل را رعیت لشگر است

نهادگرایان که بالغ بر هفتصد سال پس از سعدی در این زمینه کار کرده‌اند با تکیه بر تاریخ ده‌هزار ساله تمدن بشری و تجربیات حاصل از آن همراه با کاربرست دستگاه نظری روشمند خود راه چاره را شناسایی عمیق قفل‌های تاریخی و ریشه‌های تنومند وابستگی به مسیر طی شده می‌دانند و از این حیث دیدگاه همراه با امید بیشتری برای اصلاح، عرضه می‌نمایند.

به گمان ایشان پس از نیل به آن شناخت عمیق و همه‌جانبه، همه تلاش‌ها می‌بایست صرف کارآمد سازی بازار سیاست، فراهم آوردن شروط آستانه‌ای و عبور از شرایط توسعه‌نیافتگی باشد.

فهرست منابع:

الف - منابع فارسی:

- ابتهاج. ابوالحسن، «خاطرات ابتهاج»، مجموعه دوجلدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲.
- ابن خلدون. عبدالرحمن، «مقدمه» به تصحیح و توضیح محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی - فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- اشرف. احمد، «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجار»، انتشارات زمینه، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۹.
- اولسن. منصور، «استبداد، مردم‌سالاری و توسعه»، ترجمه دکتر حسین راغفر، در: دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- رضاقلی. علی، «جامعه‌شناسی خودکامگی»، نشر نی، چاپ بیست و ششم، تهران، ۱۳۸۸.
- رضاقلی. علی، «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی»، نشر نی، چاپ سی و دوم، تهران، ۱۳۸۹.
- رضاقلی. علی، «نهادهای غارتی در اقتصاد ایران: اگر نورث ایرانی بود»، فصلنامه اقتصاد و جامعه، مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد، شماره ۷، تهران، ۱۳۸۵.
- سعدی. شیخ مصلح‌الدین، «گلستان سعدی» به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۹.
- علم. امیر اسدالله، «خاطرات علم»، مجموعه شش جلدی، به گوشش علینقی عالیخانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- نورث. داگلاس. سی، باری وینگاست و رابرت والیس، «چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری، ترجمه دکتر جعفر خیرخواهان، فصلنامه اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه، شماره ۳، ۱۳۸۵.
- نورث. داگلاس. سی، «ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی»، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
- نورث. داگلاس. سی، «نهادهای، تغییرات نهادی، عملکرد اقتصادی»، ترجمه محمدرضا معینی، انتشارات مرکز مدارک سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.

ب: منابع انگلیسی

- North, D. C. (2005), "Understanding the process of Economic change", Princeton University Press.
- North, D.C., Weingast, B. & Wallis, R. (2009), "Violence & Social order", Cambridge, Cambridge University Press.